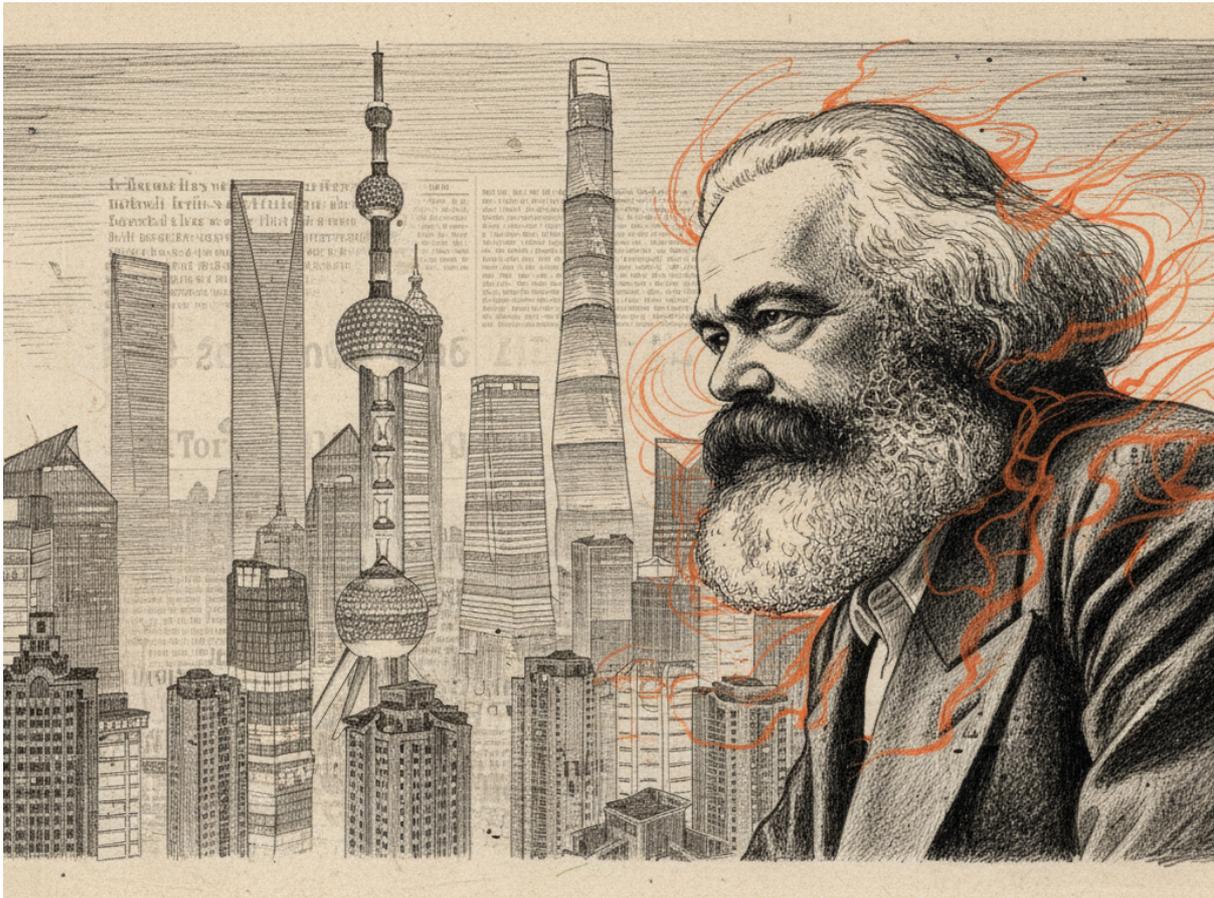




نظریه سرمایه در شرایط اقتصاد بازار سوسیالیستی چین



خوان لویز

ترجمه مجله جنوب جهانی

نظریه سرمایه در شرایط اقتصاد بازار سوسیالیستی چین

خوان لوپز (Juan López)

ما در پنج بخش، به همراه یک ضمیمه تاریخی، کار پروفسور ژانگ یو (Zhang Yu) با عنوان «بازخوانی نظریه سرمایه در شرایط اقتصاد بازار سوسیالیستی چین» را که در سپتامبر ۲۰۲۵ منتشر شده است، بازنشر می‌کنیم. با این کار، پاسخ‌های علمی و به‌روز شده‌ای را به پرسش‌های کلیدی مانند درک و کاربرد صحیح نظریه سرمایه مارکس در اقتصاد بازار سوسیالیستی، فهم شرایط ظهور سرمایه، ماهیت کلی و خاص آن، نقشش، و نیز تنظیم و هدایت توسعهٔ سالم آن ارائه می‌دهیم.

خوان لوپز، حوزه چین مرکز مطالعات مارکسیسم نوین (CEFMA)

توسعهٔ اقتصاد بازار در بستر سوسیالیسم، وظیفه‌ای سترگ و بی‌سابقه است. تنظیم و هدایت توسعهٔ سالم سرمایه در سوسیالیسم نیز چنین است. دبیرکل شی جین‌پینگ (Xi Jinping) مجموعه‌ای از سخنرانی‌های مهم را در این باره ایراد کرده و با تعمیق فهم از ماهیت، جایگاه، نقش، و مسیر توسعهٔ سرمایه در اقتصاد بازار سوسیالیستی، به شکل قابل‌توجهی نظریهٔ مارکسیستی سرمایه را غنی و بسط داده است.

شی جین‌پینگ تأکید کرد: «ما باید تحقیقات دربارهٔ نظریه سرمایه در عصر جدید را تقویت کنیم. چگونگی تنظیم و هدایت توسعهٔ سالم سرمایه در سوسیالیسم، یک پرسش بنیادی نظری و عملی است که باید در اقتصاد سیاسی مارکسیستی عصر جدید به آن پرداخته شود.» لذا، مطالعهٔ عمیق سخنرانی‌های مهم شی جین‌پینگ دربارهٔ سرمایه، که بر مبنای عمل توسعهٔ اقتصادی کشورمان در عصر جدید است، تعمیق مستمر درک نظری، ارائهٔ دیدگاه‌های نوین، استخراج تعمیم‌های جدید، و نتیجه‌گیری‌های تازه، و همچنین پیشبرد توسعهٔ نوآورانهٔ نظریهٔ مارکسیستی سرمایه، تأمین رهنمود نظری برای ارتقای نظام اقتصادی پایهٔ سوسیالیستی و ترویج توسعهٔ اقتصادی با کیفیت بالا در کشورمان، به موضوعی محوری در توسعهٔ اقتصاد سیاسی مارکسیستی معاصر چین و ساخت یک نظام دانش مستقل برای اقتصاد چین بدل شده است.

۱. تعمیق درک از سرمایه: از اقتصاد سیاسی محدود به اقتصاد سیاسی گسترده

نظریهٔ سرمایه، هستهٔ اصلی اقتصاد سیاسی مارکس و دارای جایگاهی محوری در چارچوب نظری مارکسیسم است. همان‌طور که شناخته شده است، مارکس در طول زندگی خود دو کشف مهم داشت: ماتریالیسم تاریخی و نظریهٔ ارزش اضافی (plusvalía). مارکس در آثار کلاسیک مهمی چون «سرمایه» (El Capital)، با تکیه بر جهان‌بینی و روش‌شناسی ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی، بر شیوهٔ تولید سرمایه‌داری – که توسعه‌یافته‌ترین و

نمونه‌ترین شکل سرمایه است – تمرکز کرد. او با نگرش به وحدت روند تولید، روند گردش، و روند کلی آن، تحلیل دقیق، جامع و کاملی از مسئله سرمایه ارائه داد. وی ماهیت و قوانین سرمایه را به‌طور علمی آشکار ساخت و یک نظریه علمی سرمایه را پایه‌گذاری نمود. سرمایه، ارزشی است که ارزش اضافی تولید می‌کند؛ سرمایه و ارزش اضافی دو روی یک سکه‌اند. نظریه سرمایه مارکس در اصل، نظریه ارزش اضافی است و اهمیت آن آشکار است. مارکس اشاره کرد که سرمایه «مفهوم بنیادی اقتصاد نوین» است و «نظریه سرمایه، نظریه ساختار جامعه نوین است». پس از انتشار جلد اول «سرمایه»، انگلس (Engels) اظهار داشت: «رابطه بین سرمایه و کار که محور کل نظام اجتماعی نوین ماست، برای اولین بار در اینجا به‌طور علمی توضیح داده شده است.» لنین (Lenin) تأکید کرد که «نظریه ارزش اضافی، سنگ بنای نظریه اقتصادی مارکس است.»

سرمایه چیست؟ مارکس تعریف غنی آن را از جنبه‌ها و دیدگاه‌های مختلفی بیان کرد، از جمله:

(۱) سرمایه، ارزشی است که خودافزاینده است، پول خالص‌ترین و کلی‌ترین شکل سرمایه است، و تبدیل کار به کالا، شرط اساسی تبدیل پول به سرمایه است.

(۲) سرمایه، شیوه تولیدی مبتنی بر رابطه بین سرمایه و کار مزدی است و تولید ارزش اضافی، قانون مطلق این شیوه تولید است.

(۳) سرمایه، قدرت اجتماعی است که با مبادله با کار و داشتن محصولات کار و ارزش اضافی‌ای که توسط کارگران خلق می‌شود، قدرت استفاده و کنترل کار دیگران را کسب می‌کند.

(۴) سرمایه، حرکتی است که تنها می‌تواند در چرخه مستمر تولید و گردش، ارزش را حفظ و افزایش دهد.

(۵) نتیجه اجتناب‌ناپذیر انباشت سرمایه، انباشت ثروت در دست بورژوازی در یک سو و انباشت فقر در دست کارگران مزدی در سوی دیگر است، که به بحران اقتصادی ناشی از اضافه‌تولید منجر می‌شود.

(۶) ماهیت سرمایه تنها از طریق رقابت، به‌طور واقع‌بینانه به مثابه یک ضرورت بیرونی آشکار می‌شود. سود، شکل دگرگون‌شده ارزش اضافی است. نرخ سود از طریق رقابت، تمایل به میانگین شدن پیدا می‌کند.

(۷) سرمایه اشکال چندگانه‌ای می‌پذیرد. سرمایه پولی، سرمایه تولیدی و سرمایه کالایی سه شکل خاصی هستند که سرمایه صنعتی در روند حرکت خود به خود می‌گیرد، و به تدریج به اشکال مستقلی از سرمایه مانند سرمایه صنعتی، سرمایه تجاری، سرمایه بهره‌زا و سرمایه بانکی تفکیک می‌شوند.

(۸) سرمایه در روند توسعه تاریخی خود، از یک سو موجب توسعه عظیم بهره‌وری شده، و از سوی دیگر، از طریق تضادهای حاد، بحران‌ها و تشنجات، تضاد عمیق‌تری با بهره‌وری نشان داده و جامعه را به سمت مرحله بالاتری سوق داده است.

خلاصه اینکه، مارکس بر این باور بود که «سرمایه یک شیء نیست، بلکه یک رابطه اجتماعی تولیدی خاص است که به یک شکل اجتماعی تاریخی معین

تعلق دارد و در یک شیء متبلور شده و ماهیتی اجتماعی و منحصر به فرد به آن می‌بخشد.» در زندگی واقعی، سرمایه همواره به صورت یک شیء معین، خواه پول، خواه کالا، یا عوامل تولید، آشکار می‌شود. سرمایه نمی‌تواند مستقل از اشیا وجود داشته باشد، همان‌گونه که ارزش نمی‌تواند مستقل از کالاها وجود داشته باشد. گرچه سرمایه به مثابه شیء با ضرورتی عینی ظهور می‌کند، اما سرمایه‌ای که به صورت شیء آشکار می‌شود، تنها یک بازنمایی است. مسئله دقیقاً در تبیین این نکته نهفته است که چگونه «مفهوم» سرمایه از «مفهوم» پول و کالا توسعه می‌یابد. پول، پول است؛ کالا، کالا است؛ و ماشین‌آلات، ماشین‌آلات. اینها تنها در پرتو روابط تولیدی خاص به سرمایه تبدیل می‌شوند. اگر از این روابط تولیدی جدا شوند، دیگر سرمایه نیستند.

مارکس به طور عمیق اشتباه اقتصاد بورژوایی را افشا کرد که سرمایه را صرفاً برحسب ماهیت مادی آن می‌فهمد، آن را با ارزش مصرفی که بدان وابسته است یکی می‌گیرد، و اشکال اقتصادی‌ای را که وسایل تولید را به سرمایه تبدیل می‌کنند، کاملاً نادیده می‌انگارد. این رویکرد، چه عمدی و چه غیرعمدی، منجر به این فرض می‌شود که نظام استثماری سرمایه‌داری ذاتاً ابدی است و خود به عملی در جهت پوزش‌خواهی از نظام سرمایه‌داری بدل می‌گردد.

نظریه سرمایه مارکس، فetišیسم پیرامون آن را از بین برد و بنیانی نظری و حیاتی برای توسعه اقتصاد سیاسی مارکسیستی و سوسیالیسم علمی فراهم آورد. زمان تغییر می‌کند و جامعه توسعه می‌یابد، اما اصول بنیادی مارکسیسم همچنان حقایق علمی باقی می‌مانند. این امر بدون شک شامل

نظریه سرمایه یا دکترین ارزش اضافی است که بنیان‌های مارکسیستی را شکل می‌دهد. با این حال، نظریه سرمایه مارکس بر شیوه تولید سرمایه‌داری تمرکز دارد و در واقع، اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد. حال پرسش اینجاست که چگونه باید نظریه سرمایه مارکس را در شرایط سوسیالیستی درک و به کار بست؟ این موضوعی نو است که نیازمند دو رویکرد است.

– نخست، در سطح روش‌شناختی:

نظریه سرمایه مارکس نه تنها ماهیت و قوانین شیوه تولید سرمایه‌داری را توضیح می‌دهد، بلکه اصول اساسی ماتریالیسم تاریخی را به طور نظام‌مند به کار می‌گیرد و اثبات می‌کند، قوانین کلی بازتولید اجتماعی و اقتصاد بازار را آشکار می‌سازد، و پیش‌بینی‌های علمی درباره ویژگی‌های اقتصادی جامعه آینده ارائه می‌دهد. این نظریه برای درک علمی اقتصاد سوسیالیستی و توسعه اقتصاد سیاسی سوسیالیستی، دارای اهمیت روش‌شناختی بالایی است. پس از استقرار نظام سوسیالیستی، اقتصاددانان مارکسیست چینی پژوهش‌های گسترده‌ای را در مورد موضوع «سرمایه و اقتصاد سوسیالیستی» انجام دادند و نتایج مثمر ثمری به دست آوردند.

شو دیکسین (۲) [۱۹۸۸-۱۹۰۶] (Xu Dixin) در کتاب خود «درباره تولید، گردش و توزیع سوسیالیستی: نکاتی برای خواندن سرمایه» نوشت:

«یادداشت‌های من بر سرمایه در پی این است که مقوله‌ها و قوانین اقتصادی شیوه تولید سوسیالیستی را از خلال اشارات مارکس در سرمایه درک کنم. به عبارت دیگر، از منظر ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی، برخی مقوله‌ها و قوانین اقتصادی که در نظام سرمایه‌داری وجود داشتند و تغییراتی که در بستر سوسیالیستی در آنها رخ داده است، بررسی شوند: اینکه کدام یک باطل شده‌اند؛ کدام یک محدود شده‌اند؛ و کدام یک شکل خود را حفظ کرده‌اند اما محتوایشان تغییر کرده و نقش‌های متفاوتی ایفا نموده‌اند. همچنین در اینجا سعی می‌کنم توضیح دهم که چرا این مقوله‌ها و قوانین باطل می‌شوند؛ چرا محدود می‌شوند؛ و چرا محتوایشان تغییر کرده و نقش‌های متفاوتی ایفا نموده‌اند.»

این همان نگرش علمی است که باید برای درک و به‌کارگیری صحیح نظریه سرمایه مارکس در بستر سوسیالیستی حفظ شود.

– دومین جنبه، سطح روابط تولید است:

برای مدت طولانی، دیدگاه غالب در محافل اقتصاد سیاسی بر این بود که سرمایه مقوله محوری اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری است و بیانگر روابط تولیدی است که در آن سرمایه‌داران از ارزش اضافی ایجادشده توسط کارگران بهره‌کشی می‌کنند. بنابراین، سرمایه و ارزش اضافی در نظام سوسیالیستی وجود ندارند و مفهوم سرمایه مارکس برای اقتصاد سوسیالیستی قابل اطلاق

نیست. لازم به ذکر است که این دیدگاه با واقعیت عینی یک دوره تاریخی خاص مطابقت داشت.

شی جین‌پینگ اشاره کرد: «مارکس و انگلس اقتصاد بازار در شرایط سوسیالیستی را تصور نمی‌کردند و قطعاً نمی‌توانستند پیش‌بینی کنند که کشورهای سوسیالیستی چگونه با سرمایه برخورد خواهند کرد. اگرچه لنین و استالین (Stalin) رهبری ساخت سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی را برعهده داشتند، اما در آن زمان اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده بسیار متمرکز را اجرا می‌کردند و در اصل با مسئله سرمایه در مقیاس بزرگ مواجه نشدند. استقرار اقتصاد بازار سوسیالیستی یک نوآوری بزرگ از سوی حزب ماست. از آنجا که این یک اقتصاد بازار سوسیالیستی است، ظهور اشکال گوناگون سرمایه اجتناب‌ناپذیر است.» نظریه بازتاب واقعیت است. اکنون ما نیازمند آنیم که این نوآوری بزرگ اقتصاد بازار سوسیالیستی را به‌عنوان یک بنیان واقع‌بینانه به کار ببریم تا در مورد نحوه درک و به‌کارگیری نظریه سرمایه مارکس بازاندیشی کنیم.

نکته کلیدی در درک عمیق این است که سرمایه با سرمایه‌داری برابر نیست. در حقیقت، پیش از ظهور شیوه تولید سرمایه‌داری، اشکال سرمایه همچون سرمایه رباخوار، سرمایه زمین‌داری، و سرمایه تجاری از پیش ظهور کرده و توسعه قابل‌توجهی را تجربه کرده بودند، چنانکه در یونان و روم باستان و همچنین در دوران سلسله‌های سونگ (Song)، مینگ (Ming) و چینگ (Qing) چین مشاهده شد. با این حال، تنها پس از پیدایش جامعه

سرمایه‌داری بود که سرمایه از حوزه گردش به حوزه تولید منتقل شد و به شیوه تولید غالب و مترادف با سرمایه‌داری بدل گشت.

همچنین باید عمیقاً درک کنیم که گرچه سوسیالیسم جایگزین سرمایه‌داری شد، شرایط اجتماعی ظهور سرمایه را تغییر داد، اما امکان ظهور اشکال جدید سرمایه را از بین نبرد؛ بنیاد نهادی سرمایه به مثابه شیوه تولید غالب را حذف کرد، اما امکان نقش‌آفرینی سرمایه، از جمله سرمایه خصوصی، در سوسیالیسم را از میان نبرد. از لحاظ تاریخی، هنگامی که لنین هدایت ساخت سوسیالیسم در روسیه را برعهده داشت، به صراحت از استفاده از سرمایه خصوصی و خارجی برای ساخت سوسیالیسم حمایت کرد و به طور خلاقانه‌ای مفهوم توسعه سرمایه‌داری دولتی را پیشنهاد داد. در ابتدای تأسیس جمهوری خلق چین نیز، حزب کمونیست چین (PCCh) پیشنهاد داد که دگرگونی سوسیالیستی از طریق سرمایه‌داری دولتی تکمیل شود، و تأکید کرد که این نوع جدید از اقتصاد سرمایه‌داری دولتی دارای ماهیت سوسیالیستی قوی است و به نفع مردم و کشور خواهد بود.

این اکتشافات و تجربه‌های ارزشمند، دیدگاه‌های گرانبهایی در مورد نقش سرمایه در سوسیالیسم فراهم آورده‌اند. تولد اقتصاد بازار سوسیالیستی، شکل جدیدی از اقتصاد بازار و شکل جدیدی از سرمایه را خلق کرده است. در شرایطی که سرمایه از مرزهای تاریخی تنگ سرمایه‌داری رها شده و در نظام اجتماعی جدید ادغام گشته و فضاهای جدیدی برای توسعه گشوده است، نظریه مارکسیستی سرمایه نمی‌تواند راکد بماند. در عوض، باید چشم‌انداز خود را از اقتصاد سیاسی محدود - یعنی اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری - به

یک اقتصاد سیاسی گسترده - که در برگیرنده تمام اشکال اجتماعی-اقتصادی جامعه بشری، به ویژه اقتصاد سیاسی سوسیالیستی است - تغییر دهد. با استفاده از دیدگاه‌های تاریخی، توسعه‌ای و دیالکتیکی، درک خود از سرمایه را عمیق‌تر سازیم، بهتر به پرسش‌های نوین درباره سرمایه که توسط دوران مطرح شده پاسخ دهیم و به فهم جدیدی از سرمایه دست یابیم که با واقعیت سازگار باشد.

توضیحات

[۱] ژانگ یو (Zhang Yu)، استاد دانشکده اقتصاد دانشگاه رنمین چین (Univ. Renmin de China). منتشر شده در نشریه «علوم اجتماعی چین» (Ciencias Sociales Chinas)، شماره ۸، صفحات ۲۲-۴۱.

[۲] شو دیکسین (۱۹۸۲)، «درباره تولید، گردش و توزیع سوسیالیستی: نکاتی برای خواندن سرمایه» (Sobre la producción, circulación y distribución socialistas. Notas para la lectura de El Capital)، انتشارات نیو ورلد (New World Press)، پکن. همچنین،

شو دیکسین و دیگران (۱۹۸۲)، «جستجوی چین برای رشد اقتصادی: اقتصاد چین از سال ۱۹۴۹» (China's Search for Economic Growth: The Chinese Economy Since 1949)، انتشارات نیو ورلد، پکن.

شو دیکسین و وو چنگ‌مینگ (۲۰۲۰) (Wu Chengming)، «سرمایه‌داری چینی، ۱۵۲۲-۱۸۴۰» (Chinese Capitalism, 1522-1840)، انتشارات سنت مارتینز پرس (St. Martin's Press)، نیویورک.

خاستگاه سرمایه

پرسش از اینکه سرمایه چگونه پدید می‌آید، در فصل چهارم جلد نخست «سرمایه»، با عنوان «دگرگونی پول به سرمایه»، پاسخی نظری و روشن یافته است. در یک جمع‌بندی فشرده می‌توان گفت، سرمایه زائیدهٔ اقتصاد بازار است. تولید اجتماعی در مقیاس بزرگ و تقسیم پیشرفتهٔ کار اجتماعی، بنیان مادی و فناورانهٔ پیدایش اقتصاد بازار را فراهم می‌کند؛ و تبدیل نیروی کار به کالا، شرط اجتماعیِ اساسیِ دگرگونی پول به سرمایه را شکل می‌دهد. مارکس تصریح می‌کند: «گردش کالا، نقطهٔ آغاز سرمایه است؛ تولید کالایی و گسترش

دادوستد کالایی، یعنی تجارت، پیش‌شرط تاریخی پیدایش سرمایه به‌شمار می‌آید.»

با این حال، «گردش کالا و پول به‌هیچ‌وجه به‌تنهایی شرایط تاریخی وجود سرمایه را پدید نمی‌آورد. سرمایه تنها زمانی شکل می‌گیرد که مالکان وسایل تولید و معاش با کارگران آزادی روبه‌رو شوند که نیروی کار خود را در بازار می‌فروشند». این شرایط به‌طور طبیعی وجود نداشت و تنها از رهگذر فرایند «انباشت بدوی سرمایه» در اروپای غربی طی سده‌های پانزدهم و شانزدهم پدید آمد.

در فصل بیست‌و‌چهارم جلد نخست «سرمایه» با عنوان «اصطلاحاً انباشت بدوی»، این فرایند تاریخی بازآفرینی شده است: از یک‌سو، تمرکز انبوهی از ثروت پولی در دست اقلیتی کوچک که آن را به وسایل تولید تبدیل کردند؛ و از سوی دیگر، محروم‌سازی گسترده تولیدکنندگان از ابزار تولیدشان، که آنان را به کارگران آزاد بی‌چیز بدل ساخت و ناگزیر کرد نیروی کارشان را بفروشند و دنباله‌ساز سرمایه شوند. مارکس با استناد به واقعیت‌های انکارناپذیر نشان داد که روش انباشت بدوی سرمایه نه‌تنها آرمانی نبود، بلکه در خشونت و خون ریشه داشت: «کشف معادن طلا و نقره در آمریکا، نابودی و برده‌سازی و دفن بومیان در معادن، آغاز فتوحات و غارت هند شرقی و تبدیل آفریقا به شکارگاه تجارت بردگان، سرآغاز عصر تولید سرمایه‌داری بود.» این روند تاریخی

با بهره‌گیری از خشونت اجتماعی سازمان‌یافته، شیوه تولید سرمایه‌داری را بنیان نهاد و رد آن با «نقش خون و آتش» در تاریخ انسانی مانده است.

سرمایه در جامعه سوسیالیستی

اکنون این پرسش پیش می‌آید که آیا در جامعه سوسیالیستی نیز زمینه‌های پیدایش سرمایه وجود دارد؟ بر پایه نظریه مارکس، پاسخ منفی است. با این حال باید توجه داشت که مارکس از سرمایه موجود در جامعه سرمایه‌داری سخن می‌گفت و سوسیالیسم مدنظر او فاقد روابط پولی و کالایی بود. در آن چارچوب، سرمایه و سرمایه‌داری معادل شمرده می‌شدند، و در نتیجه، سرمایه به‌طور طبیعی از حوزه اقتصاد سیاسی سوسیالیستی و همچنین از عرصه عمل اقتصادی آن کنار گذاشته می‌شد.

سرمایه در جامعه سوسیالیستی، زاده‌ای تاریخی از «سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی» است. پس از سیاست اصلاحات و درهای باز، چین به تدریج نظام اقتصادی پایه‌ای خود را تثبیت کرد و از اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده متمرکز به اقتصاد بازار سوسیالیستی پویا گذار نمود. با گسترش روزافزون این اقتصاد، گونه‌های گوناگونی از سرمایه - اعم از دولتی، جمعی، خصوصی، خارجی و ترکیبی - رشد یافتند و به نیروهایی فزاینده در پیشبرد شکوفایی و توسعه اقتصادی بدل شدند. در سطح نظری، مرزهای سنتی میان سوسیالیسم و اقتصاد بازار و سرمایه بازتعریف شد: محدوده سرمایه عمومی

به‌گونه‌ای خلاق تعیین گردید، نظارت بر دارایی‌های دولتی با تمرکز بر مدیریت سرمایه تقویت شد، و رشد و کارآمدسازی شرکت‌های دولتی به‌گونه‌ای سامان یافت که نقش مثبت همه اشکال سرمایه برجسته گردد.

از زمان هجدهمین کنگره ملی حزب کمونیست چین، با تکیه بر ارزیابی جامع از تجربه‌های مثبت و منفی مدیریت سرمایه از زمان تأسیس جمهوری خلق، به‌ویژه پس از اصلاحات و گشودگی، مجموعه‌ای از سیاست‌ها و رهنمودهای اساسی برای تنظیم و هدایت توسعه سالم سرمایه بر پایه قانون تدوین شده است. بدین‌ترتیب، از منظر نظری و عملی، مسئله تاریخی «وجود سرمایه در جامعه سوسیالیستی» با شفافیت بیشتری تبیین می‌شود.

مبانی نظری و دیدگاه‌ها

پرسش از شرایط پیدایش سرمایه در اقتصاد بازار سوسیالیستی همچنان نیازمند تبیین بیشتر است و موضوعی بحث‌برانگیز در پژوهش‌های دانشگاهی چین به‌شمار می‌آید. برخی صاحب‌نظران بر این باورند که با استقرار مالکیت عمومی بر وسایل تولید، رابطه استثمار میان سرمایه و کار از میان می‌رود؛ کارگران مستقیماً با ابزار تولید پیوند دارند و کار دیگر کالایی نیست، در نتیجه شرایط پیدایش سرمایه در جامعه سوسیالیستی وجود ندارد.

در مقابل، دیدگاهی دیگر می‌گوید که در اقتصاد سوسیالیستی با مالکیت عمومی، کارگران از آزادی فردی برخوردارند و با تکیه بر کار خود امرار معاش می‌کنند؛ در این میان، کار نیز در بازار مبادله می‌شود و بدین ترتیب، جریان منطقی و تخصیص بهینه نیروی کار ممکن می‌گردد. از این رو، شرایط پیدایش سرمایه در جامعه سوسیالیستی برقرار است.

این دو برداشت به نتایج متفاوت می‌انجامند، گرچه هر دو از بحث مارکس درباره شرایط پیدایش سرمایه الهام می‌گیرند. در عمل، اقتصاد بازار سوسیالیستی در عین اشتراک‌هایی با اقتصاد سرمایه‌داری، تفاوت‌های بنیادینی نیز دارد. نادیده‌گرفتن مشابهت‌ها، امکان شکل‌گیری سرمایه در چارچوب سوسیالیسم را انکار می‌کند، و نادیده‌گرفتن تفاوت‌ها، میان سرمایه سوسیالیستی و سرمایه سرمایه‌داری تمایز را می‌زداید. تنها با ترکیب این دو منظر، می‌توان به درکی دقیق از شرایط پیدایش سرمایه در اقتصاد بازار سوسیالیستی رسید. این شرایط در واقع در نظام اقتصادی پایه سوسیالیستی تجسم می‌یابد، جایی که مالکیت سوسیالیستی هسته آن است.

مالکیت و روابط تولید

مالکیت بر وسایل تولید، هسته روابط تولیدی است و ماهیت بنیادین و مسیر تحول جامعه و اقتصاد بازار را تعیین می‌کند. همان‌گونه که می‌دانیم، دادوستد کالا در جوهر خود مبادله اشکال گوناگون مالکیت است. اقتصاد

کالایی بر پایه تقسیم کار و مالکیت خصوصی پدید آمد و با تجاری شدن نیروی کار، طبقه کارگر از وسایل تولید جدا شد و مناسبات سرمایه‌داری میان کار و سرمایه پدید آمد.

اما اقتصاد بازار سوسیالیستی، به‌عنوان گونه‌ای نوین از اقتصاد بازار، بر پایه تحول نوآورانه ساختار مالکیت سوسیالیستی استوار است. پس از اصلاحات، چین از ساختار سنتی مالکیت عمومی یگانه به ساختاری در «مرحله ابتدایی سوسیالیسم» گذر کرد که در آن، مالکیت عمومی ستون فقرات است و اشکال گوناگون مالکیت در کنار آن رشد می‌کنند.

این ساختار، از یک‌سو مجموعه‌ای متنوع از نهادهای مالکیت را پدید آورد و مبادلات کالایی میان آن‌ها را گسترش داد، و از سوی دیگر، مالکان مستقلی برای وسایل تولید و نیروی کار ایجاد کرد. بدین ترتیب، زمینه‌های عینی پیدایش اقتصاد بازار و روابط سرمایه در جامعه سوسیالیستی فراهم شد.

به‌طور مشخص، در بخش غیردولتی اقتصاد، دارندگان سرمایه پولی نیروی کار را به‌کار می‌گیرند تا ارزش افزوده خلق کنند و بدین‌سان پول به سرمایه تبدیل می‌شود. این مفهوم از سرمایه هم‌ریشه با برداشت مارکس است، اما در چارچوب نظام اقتصادی سوسیالیستی نقشی حاکم ندارد. علاوه بر این، در نظام سوسیالیستی، از دیدگاه کلی جامعه، مالکان و کارگران بخش غیردولتی هر دو بخشی از صاحبان اقتصادی و سیاسی کشورند و مناسبات میان آنان نسبت به رابطه سنتی سرمایه و کارگر مزدبگیر، معنا و غنای تازه‌ای دارد.

ویژگی‌های سرمایه در بخش دولتی

در بخش دولتی مسلط اقتصاد، شرایط شکل‌گیری سرمایه ویژگی‌های خاصی یافته که ماهیت منحصر به فرد سرمایه در جامعه سوسیالیستی را آشکار می‌سازد. از دیدگاه ویژگی‌های عمومی اقتصاد مالکیت عمومی، کارگران به عنوان هم‌مالکان وسایل تولید - نه به منزله عوامل تولید برای خلق ارزش افزوده سرمایه‌ای - مستقیماً با وسایل تولید پیوند دارند. این امر تضاد طبقاتی میان کار و سرمایه را از بنیاد از میان می‌برد و کار را به فعالیتی خودفرمان بدل می‌سازد که از خصلت کالایی خویش تهی شده است.

در عین حال، مالکیت عمومی سوسیالیستی خصیصه‌هایی دارد که آن را از سایر اشکال مالکیت عمومی متمایز می‌سازد. در این نظام، توزیع کالاهای مصرفی فردی بر پایه اصل «دستمزد براساس کار» انجام می‌شود؛ به بیان دیگر، «مقداری معین از کار در شکلی با همان مقدار کار در شکلی دیگر مبادله می‌شود». این اصل به طور ضمنی می‌پذیرد که نابرابری استعدادهای فردی کارگران و در نتیجه، تفاوت توان کار آنان امری طبیعی است، و بنابراین، کارگران هم‌زمان هم مالک جمعی وسایل تولید و هم مالک فردی نیروی کار خویش‌اند.

در این میان، حقوق و منافع آنان در درون شرکت‌ها، بین شرکت‌ها و در رابطه با دولت، نسبتی از استقلال دارد. از این منظر، ارتباط کارگران با وسایل تولید نه مستقیم و بی‌قید، بلکه از طریق بازار کار و با میانجی‌گری بنگاه‌ها صورت می‌گیرد. در این فرایند، کارگران همچنان مزد دریافت می‌کنند، شرکت‌ها همچنان سود یا مازاد تولید می‌نمایند و برای رشد خود می‌کوشند و پیوند میان دو طرف با قرارداد تنظیم می‌شود. بدین‌گونه، نیروی کار بار دیگر کالایی می‌گردد، وسایل تولید به سرمایه دگرگون می‌شوند و مناسبات سرمایه‌ای از دل نظام اقتصادی سوسیالیستی سربرمی‌آورند. این مناسبات سپس به ابزار تحقق مؤثر این نظام و حامل ارزش در روابط تولید سوسیالیستی بدل می‌گردند. سرمایه جامعه پیشاسوسیالیستی در این چارچوب به سرمایه جامعه نوین سوسیالیستی تبدیل می‌شود.

ماهیت کالایی کار و تفسیر مارکس

باید یادآور شد که کالایی‌شدن نیروی کار در اقتصاد مالکیت عمومی، نشانه‌ای ظاهری است و گوهر نظام نیست. مارکس در «نقد برنامه گوتا» هوشمندانه یادآور می‌شود که در سوسیالیسم، مبادله مقادیر برابر کار میان کارگران از نظر شکلی شباهتی به مبادله کالایی دارد، «زیرا همان اصل مبادله ارزش‌های برابر حاکم است». او در عین حال تأکید می‌کند که «محتوا و شکل هر دو تغییر می‌یابد، زیرا هیچ‌کس جز کار خود چیزی برای عرضه ندارد و از سوی دیگر، تنها وسایل مصرف می‌توانند مالکیت شخصی شوند».

در اقتصاد بازار سوسیالیستی نیز چنین است: اگرچه کار به ظاهر جنبه کالایی دارد، محتوای آن دگرگون شده است. در اقتصاد مالکیت عمومی، همه در مالکیت وسایل تولید برابرند و هیچکس نمی‌تواند از این مالکیت امتیاز ویژه‌ای کسب کند. هدف تولید، پاسخ‌گویی به نیازهای فزاینده مردم برای زندگی بهتر و تحقق رشد همه‌جانبه انسان است. کارگران به‌عنوان هم‌مالکان وسایل تولید، از طریق سازوکارهای نهادی بر فرآیند تولید نظارت دارند؛ ارزش حاصل از «کارِ مازاد» به جامعه تعلق دارد و برای گسترش تولید و برآوردن نیازهای همگانی به کار می‌رود؛ و دستاوردهای تولید بر پایه اصل توزیع در ازای کار میان آنان تقسیم می‌شود.

بدین‌سان، این رابطه تولید اساساً رابطه‌ای بر پایه خرید و فروش کار نیست و از نوع استثمارگرانه سرمایه‌داری به‌دور است. بلکه نوعی رابطه تولید سوسیالیستی نوین است که بر برابری، منافع متقابل و همکاری استوار است. با این حال، در بستر اقتصاد بازار، این رابطه در قالب تخصیص کار در بازار و شکل قراردادی اشتغال بروز می‌یابد و بدین‌ترتیب، صورت ظاهری روابط سرمایه را به خود می‌گیرد. سرمایه در جامعه سوسیالیستی بنابراین نوعی سرمایه تازه است، زیرا روابط تولیدی‌ای را دربرمی‌گیرد که از اساس با روابط سرمایه‌داری تفاوت دارند.

در نتیجه، تحلیل شرایط پیدایش سرمایه در چارچوب اقتصاد بازار سوسیالیستی مستلزم پایبندی به اصول بنیادین و روش‌شناسی نظریه سرمایه مارکس است، در عین حال که باید با نگاهی تازه و واقع‌بینانه، این مسئله را بر پایه ویژگی‌های خاص روابط تولید سوسیالیستی تفسیر کرد.

منطق درونی و اهمیت سیاسی

شرایط پیدایش سرمایه در اقتصاد بازار سوسیالیستی بیانگر منطق درونی پیوند ارگانیک میان نظام پایه سوسیالیستی و اقتصاد بازار است. درک ژرف این منطق، پیش‌شرط فهم درست مسئله سرمایه در جامعه و اقتصاد بازار سوسیالیستی است. در این چارچوب، پیوند کارگران و وسایل تولید در ظاهر به پیوند میان نیروی کار و سرمایه تبدیل می‌شود، تخصیص منابع توسط بازار در واقع به تخصیص اولیه منابع از سوی سرمایه تعبیر می‌گردد، و رشد پیوسته تولید به منزله افزایش مداوم ارزش سرمایه نمود می‌یابد.

از این رو، تلفیق نظام پایه سوسیالیستی با اقتصاد بازار، ناگزیر به تلفیق این نظام با سرمایه نیز می‌انجامد. توسعه اقتصاد بازار در زیر پرچم سوسیالیسم مستلزم ایفای کامل نقش سرمایه است، و هدایت توسعه سالم اقتصاد بازار، مستلزم هدایت توسعه سالم سرمایه. گذار از رشد صرف اقتصاد بازار سوسیالیستی به مدیریت و جهت‌دهی آگاهانه سرمایه در این چارچوب، تحولی بنیادی در نظریه و عمل اقتصاد سوسیالیستی به شمار می‌آید و نشانه

مرحله‌ای نو در تکامل نظام اقتصادی سوسیالیستی چین و درک قوانین درونی حاکم بر آن است.

شی جین‌پینگ (Xi Jinping) به روشنی بیان کرده است که: «تنظیم و هدایت توسعه سرمایه در شرایط اقتصاد بازار سوسیالیستی نه تنها مسئله‌ای بنیادین در عرصه اقتصادی، بلکه موضوعی اساسی در عرصه سیاسی است؛ نه فقط مسئله‌ای عملی، که مسئله‌ای نظری نیز هست. این امر با پاسداری از نظام اقتصادی پایه سوسیالیستی، سیاست ملی اساسی اصلاح و گشودگی، توسعه باکیفیت، رفاه مشترک، امنیت ملی و ثبات اجتماعی پیوندی تنگاتنگ دارد.» این اظهار نظر مهم، جایگاه و اهمیت خطیر تنظیم و هدایت توسعه سرمایه را در شرایط اقتصاد بازار سوسیالیستی برجسته می‌کند و نشان می‌دهد که مسئله سرمایه در «اقتصاد سیاسی سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی در دوران نوین»، جایگاهی محوری یافته است.

۳. سرمایه کلی (Capital in General) در اقتصاد بازار سوسیالیستی سرمایه دارای ماهیتی دوگانه است: کلی و جزئی، که نشان‌دهنده یک وحدت ارگانیک میان این دو جنبه است. این امر، اجماع در اقتصاد سیاسی مارکسیستی به شمار می‌رود و دربرگیرنده جوهر نظریه مارکسیستی سرمایه

است. پرسش اینجاست: سرمایه کلی چیست و سرمایه جزئی کدام است؟ این امر مستلزم کاوشی عمیق است.

اغلب گمان می‌رود که سرمایه کلی یک مفهوم معرفی‌شده (Defined) و پیشینی (a priori) است. اما این‌گونه نیست. سرمایه کلی صرفاً یک ویژگی مشترک یا تعریف همگانی است که از مقایسه اشکال خاص و گوناگون سرمایه انتزاع شده است. با تغییر اشکال خاص سرمایه، دلالت (Connotation) و معنای ضمنی سرمایه کلی نیز تغییر می‌یابد. سرمایه کلی معمولاً از دو منظر صورت‌بندی می‌شود: یکی از منظر خلق ارزش و دیگری از منظر شیوه تولید سرمایه‌داری. در واقع، سرمایه کلی دارای سه معنای متمایز است.

تعریف کلی سرمایه که قابل اطلاق به تمامی صورت‌های اجتماعی است، ویژگی مشترکی است که از مقایسه سرمایه در جوامع پیشاسرمایه‌داری، سرمایه‌داری و سوسیالیستی استخراج می‌شود: انباشت ارزش (Accumulation of Value). در جوامع پیشاسرمایه‌داری، تولید در مقیاس کوچک و اقتصاد طبیعی غالب بودند و سرمایه عمدتاً در قالب سرمایه تجاری (Mercantile Capital) و سرمایه بهره‌زا (Interest-Generating Capital) وجود داشت. هنوز به فرآیند تولید در مقیاس بزرگ وارد نشده بود، چه رسد به اینکه بر زندگی اقتصادی مسلط باشد. از این رو، هنگام مقایسه این شکل قدیمی سرمایه با نمونه مدرن و توسعه‌یافته آن، به‌جز ویژگی بسیار کلی

انباشت ارزش، اشتراکات اندکی به چشم می‌خورد. این تعریف کلی از سرمایه، صرفاً صورتی ظاهری و یک‌جانبه از حرکت سرمایه است و خلاصه‌ای از جوهر عمیق‌تر آن نیست. در عین حال که دامنه کاربرد آن گسترده است، معانی ضمنی آن نسبتاً محدود است.

سرمایه کلی، قابل اطلاق به جامعه سرمایه‌داری، تعریفی مشترک است که از مقایسه اشکال خاص و گوناگون سرمایه در جامعه سرمایه‌داری به دست می‌آید. مارکس در کتاب سرمایه (Das Kapital) و دست‌نوشته‌های خود، صراحتاً مفهوم «سرمایه کلی» را مطرح ساخت و آن را به محتوای اصلی پژوهش در سرمایه و مبنایی حیاتی برای ساختار کلی آن تبدیل نمود. جلد اول به بررسی فرآیند تولید سرمایه و جلد دوم به بررسی فرآیند گردش سرمایه می‌پردازد و هر دو بر «سرمایه کلی» تمرکز دارند. با این حال، جلد سوم در پی آشکارسازی و توضیح اشکال خاص و متنوعی است که با در نظر گرفتن فرآیند حرکت سرمایه در کلیت آن، پدیدار می‌شوند؛ از جمله سرمایه تجاری (Commercial Capital)، سرمایه وامی (Loan Capital)، سرمایه بانکی (Banking Capital) و سرمایه سهامی (Stock Capital). این جلد، به بررسی تحول «سرمایه کلی» به اشکال خاص سرمایه می‌پردازد. واضح است که «سرمایه کلی» در این مفهوم، در واقع شکل خاصی از سرمایه است؛ صفت مشترک سرمایه در جامعه سرمایه‌داری.

سرمایه، قابل اطلاق به اقتصاد بازار مدرن، تعریفی معمولاً مشترک است که از مقایسهٔ سرمایه در جوامع سرمایه‌داری و سوسیالیستی استخراج می‌شود. اگرچه سرمایه در این مفهوم، دیگر محدود به نظام سرمایه‌داری نیست و شیوهٔ تولید غالب را تشکیل نمی‌دهد، اما از بستر تولید اجتماعی‌شده در مقیاس بزرگ و اقتصاد بازار سرچشمه می‌گیرد و به سازمان‌دهنده و آغازگر اقتصاد بازار تبدیل می‌شود و در تمامی ابعاد بازتولید اجتماعی (تولید، توزیع، مبادله و مصرف)، و همچنین کل فرآیند اقتصادی، نفوذ می‌کند. بنابراین، دلالت آن در مقایسه با تعریف اول سرمایه، به‌طور چشمگیری گسترش می‌یابد و قابلیت کاربرد آن از تعریف دوم جهانی‌تر است.

بدیهی است که سرمایه در مفهوم سوم آن، یک مقولهٔ جدید است. با ظهور این شکل نوین سرمایه در جامعهٔ سوسیالیستی، ویژگی‌های خاص و محدودیت‌های سرمایه در مفهوم دوم، آشکار شد. اصلاح و کلی‌سازی سرمایه در مفهوم سوم، بر مبنای نوآوری‌های اقتصاد بازار سوسیالیستی، به یک ضرورت مبرم برای توسعهٔ نظری و عملی تبدیل شده است. کلی در جزئی نهفته است. قوانین حرکت سرمایهٔ مارکس در جامعهٔ سرمایه‌داری، اگر ویژگی‌های خاص روابط تولید سرمایه‌داری را نادیده بگیریم، می‌توانند به مؤلفه‌ای مهم از سرمایهٔ کلی تبدیل شوند.

اصل اساسی این است: «اگرچه تفاوت‌های بسیاری میان سرمایه در جامعهٔ سرمایه‌داری و سرمایه در جامعهٔ سوسیالیستی وجود دارد، اما هر دو در پی

کسب سود هستند.» علاوه بر این، محتوای کلی سرمایه را می‌توان به روش‌های زیر خلاصه کرد: برای مثال، سرمایه ارزشی است که خود را بازتولید می‌کند، و پول کلی‌ترین و مستقل‌ترین شکل سرمایه است؛ سرمایه یک شیء نیست، بلکه یک رابطه تولیدی است که کارگران و ابزارهای تولید را با بازار به‌عنوان واسطه ترکیب می‌کند؛ سرمایه وحدت فرآیندهای تولید و گردش است، و بازتولید ارزش تنها از طریق حرکت محقق می‌شود.

شکل خاص سرمایه ایستا نیست، بلکه با توسعه کارکردهای آن تغییر می‌کند؛ سرمایه دارای نیروی محرکه ذاتی نوآوری است و در انباشت و بازتولید گسترده به توسعه خود ادامه می‌دهد؛ حرکت سرمایه منجر به برابری سودها شده و تخصیص منابع در بخش‌های گوناگون را تنظیم می‌کند؛ سرمایه رقابتی است و انحصار می‌تواند در دل رقابت پدید آید؛ سرمایه تمایل به اجتماعی شدن (Socialization) دارد تا با نیازهای تولید اجتماعی‌شده سازگار شود، و مانند آن.

اشکال سرمایه با توسعه نیروهای مولده و روابط تولید، دائماً در حال دگرگونی هستند. خلاصه‌سازی انتزاعی معنای کلی سرمایه، با تمرکز صرف بر اشکال سنتی، بسیار ناکافی است. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، لنین (Lenin) به ژرفا، تغییرات نوین در سرمایه‌داری را از زمان انتشار سرمایه خلاصه‌سازی کرد،

نظریه سرمایه‌داری انحصاری را بنیان نهاد و به‌گونه‌ای خلاقانه، شکل غالب سرمایه در عصر سرمایه‌داری انحصاری را یعنی سرمایه مالی (Financial Capital) تحلیل کرد. او مطرح نمود که «تمرکز تولید؛ انحصاراتی که از این تمرکز پدید آمدند؛ آمیختگی یا ادغام فزاینده بانکداری و صنعت – این تاریخ ظهور سرمایه مالی و محتوای این مفهوم است.» در حال حاضر، بانکداری بیش از پیش تحول یافته و به یک سامانه پیچیده سرمایه مالی مدرن تبدیل شده است که بیمه، اوراق بهادار، صندوق‌ها و بانک‌های سرمایه‌گذاری را در بر می‌گیرد. این سامانه ویژگی‌هایی چون گستره متنوع مؤسسات، ساختارهای محصول پیچیده، فراوانی بالای معاملات، نوسان قابل توجه قیمت‌ها، درجه بالای مجازی‌سازی (Virtualization)، جریان‌های سریع فرامرزی و انتقال سریع ریسک‌ها را به نمایش می‌گذارد.

از سوی دیگر، صنعت نیز بیش از پیش توسعه یافته و به یک سامانه پیچیده سرمایه صنعتی مدرن تبدیل شده است که حمل‌ونقل، خدمات، فرهنگ، رسانه‌ها، اکوسیستم‌ها و صنایع دیجیتال را دربر می‌گیرد. به لطف نفوذ همه‌جانبه و دگرگونی عمیق دیجیتالی شدن و هوش مصنوعی، این سامانه اصول عملیاتی جدیدی را توسعه داده است.

برای مثال، کلان‌داده‌ها (Big Data) برای برقراری ارتباط دقیق میان تولید و مصرف به‌کار گرفته می‌شوند؛ از داده‌ها و زیرساخت‌های دیجیتال برای اتصال بخش‌های صنعتی گوناگون استفاده می‌شود؛ و از الگوریتم‌ها برای بهبود

ظرفیت‌های پیش‌بینی بهره‌برداری می‌گردد. درهم‌تنیدگی فزاینده و یکپارچگی ارگانیک سرمایه‌ی مالی مدرن و سرمایه‌ی صنعتی مدرن تأثیر قابل توجهی بر توسعه‌ی اشکال سرمایه و قوانینی که بر عملکرد آن‌ها حاکم است، می‌گذارد. این تحولات و تغییرات جدید در اشکال سرمایه، نیازمند پژوهشی جامع است تا درک علمی و واقع‌بینانه‌ای از سرمایه‌ی کلی فراهم آید.

سرمایه، ارزشی است که ارزش اضافی (Surplus Value) می‌آفریند. آیا در یک اقتصاد بازار سوسیالیستی ارزش اضافی وجود دارد؟ آیا قانون ارزش اضافی حاکم است؟ این یک پرسش بنیادی است که باید هنگام تعمیق مطالعه‌ی نظری سرمایه در اقتصاد بازار سوسیالیستی به آن پرداخت. مارکس اشاره می‌کند: «کار اضافی، به‌عنوان کاری که فراتر از مقدار معینی از نیاز است، همواره باید وجود داشته باشد. فقط در چارچوب سرمایه‌داری، مانند برده‌داری و غیره، است که این کار صورتی ستیزه‌جویانه به‌خود می‌گیرد.»

«اگر ماهیت متمایز سرمایه‌دارانه را از دستمزد و ارزش اضافی، از کار لازم و کار اضافی حذف کنیم، آنچه باقی می‌ماند دیگر این اشکال نیستند، بلکه صرفاً مبنای مشترک آن‌ها برای همه‌ی شیوه‌های اجتماعی تولید است.» این مبنای مشترک برای همه‌ی شیوه‌های تولید، دستاورد تاریخی توسعه‌ی نیروهای مولده‌ی اجتماعی و پیشرفت تمدن بشری است. تنها تحت نظام‌های اجتماعی گوناگون است که ماهیت اجتماعی و روابط تملک آن‌ها تفاوت می‌یابد. در یک اقتصاد بازار سوسیالیستی، کار اضافی لزوماً باید در قالب ارزش بیان شود.

این امر، لزوم و امکان دگرگونی دلالت مقوله ارزش اضافی را مطرح می‌سازد و آن را به یک مفهوم کلی تبدیل می‌کند که ویژگی‌های مشترک تولید اجتماعی، به‌ویژه اقتصاد بازار را منعکس می‌سازد.

در مقاله‌ای که در سال ۱۹۶۴ نگاشته شد، ژانگ ونتیان (Zhang Wentian) مطرح ساخت که «باید به مطالعه ارزش کار اضافی سوسیالیستی توجه شود.» اما به‌طور کلی، برای برجسته ساختن تفاوت‌های اساسی میان کار اضافی در جوامع سوسیالیستی و سرمایه‌داری، جامعه نظری کشور من (چین) عمدتاً بر جایگزینی سرمایه با وجوه/صندوق‌ها (Funds) و مقوله قدیمی ارزش اضافی با مقوله‌های جدیدی چون ارزش اجتماعی، ارزش عمومی و ارزش کار اضافی تمرکز کرده است. پس از اصلاحات و گشایش، و با توسعه هرچه عمیق‌تر اقتصاد بازار سوسیالیستی، شمار بیشتری از دانشگامیان به این باور رسیده‌اند که از آنجا که ما با موفقیت یک اقتصاد بازار سوسیالیستی را در عمل تأسیس و توسعه داده‌ایم و در تئوری به‌طور کامل از مقوله‌هایی چون سرمایه، سود و بازار کار – که پیش‌تر اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری قلمداد می‌شدند – استفاده کرده‌ایم، طبیعی است که ارزش اضافی را به‌عنوان مقوله‌ای کلی برای اقتصاد بازار در اقتصاد سیاسی سوسیالیستی وارد کنیم و دلالت‌های نوین به آن ببخشیم.

«نام، میزبان واقعیت است.» استفاده از مقوله ارزش اضافی در اقتصاد سیاسی سوسیالیستی و بررسی دقیق محتوای روابط تولیدی که این مقوله در

بر می‌گیرد، نشان خواهد داد که این ارزش اضافی همان ارزش اضافی گذشته نیست. در یک اقتصاد سوسیالیستی، به‌ویژه در اقتصادی با مالکیت عمومی:

۱. ارزش اضافی دیگر ارزش خلق‌شده توسط کارگران که به‌طور رایگان توسط سرمایه‌داران تملک می‌شود، نیست، بلکه ارزش اجتماعی‌ای است که توسط کارگران برای بازتولید گستردهٔ جامعه و تأمین نیازهای مشترک آفریده می‌شود.

۲. دستمزدها دیگر ارزش یا قیمت نیروی کار نیستند، بلکه اجاره‌بهای کار (Labor Rent) است که کارگران از طریق توزیع مبتنی بر کار به‌دست می‌آورند.

۳. دستمزدها و ارزش اضافی دیگر در یک رابطهٔ ستیزه‌جویانه نیستند که با افزایش یکی، دیگری کاهش یابد، بلکه به‌عنوان منافع فردی و جمعی کارگران تحت اصل توسعهٔ مشترک، به‌صورت ارگانیک متحد می‌شوند.

۴. نتیجهٔ انباشت سرمایه دیگر قطبش میان ثروتمندان و فقرا نیست، بلکه رفاه عمومی برای همگان است.

۵. هدف تولید اجتماعی دیگر ارزش اضافی نیست، بلکه نیازهای انسانی و توسعهٔ آن‌ها، یعنی تأمین ارزش مصرف (Use Value) است. البته، در شرایط اقتصاد بازار، ارزش مصرف و ارزش (Value) در هم تنیده شده‌اند و هدف

تولید سوسیالیستی نیز باید از طریق شکل ارزش تحقق یابد. این مبنای اعتبار عملی مستمر مقوله‌های سرمایه و ارزش اضافی است. با این حال، محتوای ارزش به‌عنوان هدف تولید سوسیالیستی نه‌تنها ارزش اضافی، بلکه ارزش لازم (Necessary Value) را نیز در بر می‌گیرد؛ یعنی تمامی ارزش تازه خلق‌شده یا ارزش افزوده.

ارزش، به‌عنوان شکلی برای تحقق اهداف تولید سوسیالیستی، نه‌تنها مبتنی بر تنظیم خودبه‌خودی بازار، بلکه بر جهت‌گیری آگاهانه اجتماعی نیز استوار است. بنابراین، صرفاً به‌دلیل استفاده از مقوله‌های سرمایه و ارزش اضافی، نباید فرض کنیم که روابط تولیدی و قوانین اقتصادی منعکس‌شده توسط این مقوله‌ها می‌توانند بدون تعدیل به اقتصاد سوسیالیستی منتقل شوند. انجام این کار به‌منزله تحمیل قوانین اقتصادی سرمایه‌داری بر اقتصاد سوسیالیستی خواهد بود که بی‌شک یک خطای شناختی ویرانگر به‌شمار می‌رود.

بنابراین، در تحلیل سرمایه کلی، نمی‌توانیم خود را از روابط تولیدی که این سرمایه در بر می‌گیرد جدا سازیم؛ در غیر این صورت، به یک مفهوم تهی و سطحی تبدیل می‌شود. درک، توسعه و هدایت سرمایه در اقتصاد بازار سوسیالیستی مستلزم درک نه‌تنها کلیت آن، بلکه جزئیات آن نیز است. این امر تضمین می‌کند که تفاوت‌های اساسی در پیگیری وحدت به فراموشی سپرده نشود و در چارچوب وحدت کلی و جزئی، بتوان دیدگاهی جامع از سرمایه در اقتصاد بازار سوسیالیستی به‌طور کامل دریافت.

۴. ویژگی‌های خاص سرمایه در اقتصاد بازار سوسیالیستی

ویژگی منحصر به فرد سرمایه در اقتصاد بازار سوسیالیستی، در اوصاف نهادی آن، یعنی طبیعت سوسیالیستی آن نهفته است. کلّیت سرمایه به این معنا نیست که این موجودیت یک «نهاد خنثی» یا «بی‌طرف» و بیگانه با نظام اجتماعی است. هنگام توسعه و بهره‌برداری از سرمایه تحت رهبری حزب کمونیست چین (Partido Comunista de China) و نظام سوسیالیستی، نباید صفت «سوسیالیستی» نادیده گرفته شود. این صفت است که به وضوح، ویژگی خاص سرمایه در اقتصاد بازار سوسیالیستی را برجسته می‌سازد.

سرمایه یک رابطه تولیدی است که در نظام‌های اجتماعی گوناگون، ویژگی‌های متمایزی دارد. در جامعه سرمایه‌داری، سرمایه ارزشی است که در روابط تولید سرمایه‌داری ادغام شده و منعکس‌کننده توسعه خاص خود است؛ در جامعه سوسیالیستی، ارزشی است که در روابط تولید سوسیالیستی ادغام شده و منعکس‌کننده توسعه خاص خود است. در مرحله اولیه سوسیالیسم در کشور من (چین)، روابط تولید سوسیالیستی عمدتاً در نظام اقتصادی بنیادی

سوسیالیستی متجلی می‌شوند. بنابراین، می‌توان گفت که سرمایه در اقتصاد بازار سوسیالیستی، ارزشی است که در نظام اقتصادی بنیادی سوسیالیستی ادغام شده و منعکس‌کننده توسعه خاص خود است.

نظام اقتصادی بنیادی سوسیالیستی، سه جنبه اصلی را در بر می‌گیرد: مالکیت عمومی به‌عنوان ستون اصلی و همزیستی نظام‌های مالکیت چندگانه؛ توزیع بر اساس کار به‌عنوان ستون اصلی و همزیستی روش‌های توزیع چندگانه؛ و اقتصاد بازار سوسیالیستی. این سه نظام به هم پیوسته‌اند، یکدیگر را پشتیبانی می‌کنند و تقویت می‌نمایند و در مجموع، یک کلیت ارگانیک را شکل می‌دهند. بر مبنای این رویکرد جامع (Holistic)، تحلیل هنجاری از تفاوت‌های کلیدی میان سرمایه در جوامع سرمایه‌داری و سوسیالیستی، به نتایج بنیادی زیر منجر می‌شود.

۱. تفاوت در ماهیت سرمایه

در جامعه سرمایه‌داری، سرمایه مُلک خصوصی بورژوازی است و به‌عنوان ابزار مادی برای کسب سود به آن‌ها خدمت می‌کند. فرآیند تولید تحت کنترل سرمایه است و ارزش اضافی تولیدشده به سرمایه‌داران تعلق دارد. رابطه میان سرمایه، کار و جامعه ستیزه‌جویانه (Antagonistic) است.

در اقتصاد بازار سوسیالیستی، سرمایه عمومی (Public Capital) مالکیت عمومی تمام مردم است و به‌عنوان ابزار مادی برای منفعت آن‌ها به‌کار می‌رود. عملکرد آن توسط نهادهای عمومی مدیریت سرمایه نظارت و اداره می‌شود و ارزش اضافی تولیدشده به جامعه تعلق دارد. رابطه میان سرمایه، کار و جامعه وحدت‌یافته و غیرستیزه‌جویانه است. این رابطه، رابطه‌ای نیست که در آن اشیاء بر افراد مسلط باشند، بلکه رابطه‌ای است که در آن افراد بر اشیاء کنترل دارند؛ یک رابطه تولیدی خودمختار و برابر.

اگرچه سرمایه غیرعمومی (Non-Public Capital) مالکیت خصوصی است و روابط کار و تملک خصوصی ارزش اضافی در آن جاری است، اما ماهیت اجتماعی آن را نمی‌توان با سرمایه خصوصی در جامعه سرمایه‌داری برابر دانست:

- اولاً، سرمایه غیرعمومی کشور من تحت هدایت حزب کمونیست چین و سیاست‌های دولتی توسعه یافته است. دولت می‌تواند توسعه آن را تنظیم و هدایت کند، که این امر به توسعه اقتصاد بازار سوسیالیستی، تأمین نیازهای فزاینده مردم به زندگی بهتر و دستیابی به رفاه عمومی (Common Prosperity) کمک می‌کند.

- ثانیاً، سرمایه غیرعمومی کشور من در چارچوب نهادی بنیادی مالکیت عمومی پدیدار شده و رشد کرده است، و با بخش دولتی مکمل است و در کنار آن توسعه می‌یابد.

- ثالثاً، سرمایه غیرعمومی کشور من ضمن پیگیری سودآوری، به توسعه ملی نیز یاری می‌رساند. این بخش، ساختارهای حکمرانی شرکتی (Corporate Governance) را مطابق با الزامات نظام بنگاهی مدرن با ویژگی‌های چینی بهبود می‌بخشد، با صداقت و انطباق عمل می‌کند، به مسئولیت‌های اجتماعی خود عمل می‌نماید و روابط کار هماهنگ را تقویت می‌کند. هنجارهای رفتاری آن به‌طور فزاینده‌ای با نظام سوسیالیستی با ویژگی‌های چینی همسو می‌شوند.

- به‌طور خلاصه، سرمایه غیرعمومی کشور من یک وسیله نهادی منحصربه‌فرد است که توسط یک دولت سوسیالیستی برای رهاسازی و توسعه بهتر نیروهای مولده و دستیابی به اهداف تولید سوسیالیستی خلق شده است. این سرمایه یک عامل درون‌زا در نظام سوسیالیستی با ویژگی‌های چینی و نیروی حیاتی برای توسعه اقتصادی پایدار و سالم است.

۲. تفاوت در جایگاه سرمایه

جایگاه سرمایه در دو نظام متفاوت است. سرمایه شیوه تولید غالب در جامعه سرمایه‌داری، مقوله مسلط شیوه تولید سرمایه‌داری، قدرت اقتصادی همه‌جا حاضر در جامعه سرمایه‌داری و بنیاد جامعه بورژوازی است. با این حال، در جامعه سوسیالیستی، سرمایه دیگر شیوه تولید غالب نیست، دیگر قدرت اقتصادی همه‌جا حاضر نیست و دیگر نیروی بیگانه و کور نیست که بر جامعه تحمیل شود. غلبه سرمایه با جایگاه مسلط کارگران جایگزین شده است.

در نظام سرمایه‌داری، همه عوامل تولید به‌عنوان عوامل سرمایه وجود دارند و تابع، تحت کنترل و در خدمت فرآیند رشد سرمایه هستند. «تمام فرآیند تولید، هر یک از عناصر آن و هر عنصر گردش - از منظر مادی - چیزی جز ابزار تولید سرمایه نیستند.»

در نظام سوسیالیستی، کارگران متحد، به‌عنوان مالکان مشترک ابزار تولید و سوژه‌های اصلی فرآیند تولید، سرمایه را تحت کنترل خود درآورده و آن را در خدمت منافع مشترک خود قرار می‌دهند. سرمایه‌داری بر سرمایه متمرکز دارد، در حالی که سوسیالیسم بر مردم متمرکز دارد؛ سرمایه‌داری از اصل برتری سرمایه دفاع می‌کند، در حالی که سوسیالیسم از اصل برتری مردم دفاع می‌کند.

۳. تفاوت در اهداف تولید سرمایه

هدف تولید سرمایه‌داری به حداکثر رساندن ارزش اضافی است، در حالی که هدف تولید سوسیالیستی تأمین نیازهای فزاینده مردم به زندگی بهتر، دستیابی به توسعه جامع انسانی و نیل به رفاه عمومی است.

از دیدگاه مارکس، هدف تولید سوسیالیستی از طریق سازمان‌دهی برنامه‌ریزی‌شده تولید و مصرف محقق می‌شود. با این حال، در اقتصاد بازار سوسیالیستی، این هدف باید از طریق رشد سرمایه و تخصیص منابع توسط بازار حاصل شود. از این رو، از منظر خرد، هم سرمایه عمومی و هم خصوصی همچنان در پی ارزش اضافی و حداکثرسازی سود هستند و تابع تنظیم خودبه‌خودی قانون ارزش قرار می‌گیرند.

با این حال، از منظر کلان، فعالیت خرد سرمایه در پیگیری ارزش اضافی و حداکثرسازی سود، به‌طور ارگانیک در چارچوب عملیاتی دستیابی به هدف تولید سوسیالیستی و توسعه مردم‌محور ادغام می‌شود؛ این امر از طریق هنجارهای رفتاری تعیین‌شده توسط نظام اقتصادی بنیادی سوسیالیستی، جهت‌گیری سیاسی حزب و دولت، نظارت و مدیریت سرمایه دولتی، تنظیم کلان اقتصادی ملی، و هدایت ارزش‌های بنیادی سوسیالیستی صورت می‌پذیرد.

۴. اشکال متفاوت سرمایه

در نظام سرمایه‌داری، مالکیت خصوصی سرمایه‌داری غالب است و سرمایه‌انحصاری خصوصی جایگاه مسلط را اشغال می‌کند. به‌ویژه، سرمایه‌انحصاری مالی (Financial Monopolist Capital) شکل غالب سرمایه به‌شمار می‌رود. در یک اقتصاد بازار سوسیالیستی، سرمایه‌عمومی غالب است. سرمایه‌دولتی (State Capital) متعلق به تمام مردم است و نهادهای مدیریت سرمایه‌دولتی وظایف مالکیت یا مسئولیت‌های سرمایه‌گذاری را به نمایندگی از دولت اعمال می‌کنند. بنگاه‌ها، به‌عنوان اشخاص حقوقی مستقل، تصمیمات عملیاتی مستقل می‌گیرند. سرمایه‌دولتی بر صنایع و بخش‌های کلیدی متمرکز است که برای امنیت ملی و معیشت اقتصاد ملی حیاتی‌اند؛ همچنین در خدمات عمومی، توانایی پاسخگویی به وضعیت‌های اضطراری و بخش‌های رفاه عمومی که برای رفاه ملی و معیشت مردم بسیار مهم هستند؛ و در نهایت، در صنایع استراتژیک نوظهور و آینده‌نگر حضور دارد.

سرمایه‌جمعی (Collective Capital)، به‌عنوان یک مؤلفه‌حیاتی از سرمایه‌عمومی، مالکیت جمعی کارگران است. در برخی بخش‌های جمعیت کارگری، مالکیت جمعی بر ابزار تولید، مدیریت تعاونی، توزیع بر اساس کار، مدیریت دموکراتیک و مشارکت در سود اجرا می‌شود. این نوع سرمایه در اقتصاد روستایی متمرکز است.

اگرچه سرمایه خصوصی ویژگی‌های کلی سرمایه غیرعمومی را به اشتراک می‌گذارد، اما به‌عنوان یک مؤلفه حیاتی از اقتصاد بازار سوسیالیستی، نقشی حیاتی در تثبیت رشد، تقویت نوآوری، افزایش اشتغال و بهبود معیشت مردم ایفا می‌کند.

اقتصاد مالکیت مختلط (Mixed-Ownership Economy) – با مشارکت متقابل و ادغام سرمایه دولتی، سرمایه جمعی و سرمایه غیرعمومی – شکل مهمی برای اجرای نظام اقتصادی بنیادی است. این امر به انواع گوناگون سرمایه امکان می‌دهد تا از نقاط قوت و ضعف یکدیگر بیاموزند، یکدیگر را به جلو سوق دهند و به‌طور هماهنگ توسعه یابند.

۵. تفاوت در قوانین حرکت سرمایه

قوانین حرکت سرمایه تحت یک اقتصاد بازار سوسیالیستی، از ترکیب قوانین اقتصادی سوسیالیستی و قوانین کلی حرکت سرمایه پدید می‌آیند. این ترکیب این دو جنبه، قوانین منحصر به فرد متعددی را برای سرمایه در چارچوب اقتصاد بازار سوسیالیستی به وجود می‌آورد. مهم‌ترین این قوانین، قانون دستیابی به اهداف تولید سوسیالیستی از طریق حرکت سرمایه و انباشت ارزش است.

این یک شکل جدید از تحقق قوانین اقتصادی بنیادی سوسیالیستی در شرایط اقتصاد بازار است. قوانین دیگر شامل موارد زیر است: پیگیری نه تنها کارایی خرد، بلکه کارایی کلان در تولید؛ پذیرش نه تنها تنظیم خودبه خودی قانون ارزش، بلکه تنظیم برنامه ریزی شده کنترل کلان اقتصادی دولتی؛ و رعایت نه تنها منطق جهانی سازی اقتصادی، بلکه منطق توسعه ملی در رقابت.

مارکس تفاوت میان قوانین اقتصادی دو نظام اجتماعی را این گونه توضیح داد:

در سرمایه داری، «تمام پیوند تولید به عنوان یک قانون کور بر کنشگران درگیر تحمیل می شود»، در حالی که در سوسیالیسم، «فرآیند تولید تابع کنترل جمعی آن ها به عنوان قوانینی است که توسط خرد جمعی آن ها اداره و هدایت می شود.»

در این مرحله، خرد جمعی و نقش مسلط آن هنوز تابع عوامل ذهنی و عینی گوناگونی است و درجه و سطحی که می توان به آن دست یافت، نسبتاً محدود است. با این حال، از نظر ماهیت بنیادی، قانون حرکت سرمایه در اقتصاد بازار سوسیالیستی، پیشاپیش «شیء زدایی» (Desfetichization) را تجربه کرده و شروع به دگرگونی از یک قانون کور به یک قانون هدایت شده با خرد جمعی نموده است. این مبنای عینی است که ما باید و می توانیم توسعه سالم سرمایه را بر اساس آن تنظیم و هدایت کنیم.

۵. نقش سرمایه در اقتصاد بازار سوسیالیستی

سرمایه یک مفهوم تاریخی است و نقش آن را نمی‌توان به شکل کلی درک کرد. برای تحلیل نقش سرمایه، دو منظر متمایز وجود دارد. منظر اول درک نقش سرمایه در جامعه سرمایه‌داری است، با در نظر گرفتن آن به عنوان یک شیوه تولید غالب و یک نظام اجتماعی متمایز، از منظر تاریخی کلی – یا از منظر ظهور، توسعه و زوال اجتناب‌ناپذیر سرمایه‌داری.

منظر دوم درک نقش سرمایه در اقتصاد بازار سوسیالیستی است، با در نظر گرفتن آن به عنوان یک عنصر بنیادی اقتصاد بازار، از منظر ترویج توسعه نیروهای مولده – یا از منظر بازتولید اجتماعی و تخصیص منابع. این دو منظر، هم ویژگی‌های متفاوت نقش سرمایه در نظام‌های اجتماعی و مراحل تاریخی مختلف را بازتاب می‌دهند و هم توسعه فهم از نقش سرمایه در اقتصاد سیاسی مارکسیستی را منعکس می‌کنند. هر دوی این دیدگاه‌ها به هم مرتبط و در عین حال متمایز هستند و باید از یک دیدگاه جامع درک شوند.

۱. نقش سرمایه در جامعه سرمایه‌داری

انگلس (Engels) در کتاب آنتی دورینگ (Anti-Dühring)، منطق اساسی این دیدگاه را به صورت موجز و واضح شرح داده است: «[این تحلیل] با نقد بقایای اشکال فئودالی تولید و مبادله آغاز می‌شود و نشان می‌دهد که آن‌ها به ناگزیر باید با اشکال سرمایه‌داری جایگزین شوند؛ سپس قوانین شیوه تولید سرمایه‌داری و اشکال مبادله متناظر را از یک منظر ایجابی، یعنی از منظر ترویج اهداف کلی اجتماعی، تشریح می‌کند؛ و در نهایت، یک نقد سوسیالیستی از شیوه تولید سرمایه‌داری ارائه می‌دهد، یعنی قوانین آن را از یک منظر سلبی فرمول‌بندی می‌کند و نشان می‌دهد که این شیوه تولید، به دلیل توسعه خود، در حال نزدیک شدن به نقطه‌ای است که ادامه وجودش ناممکن می‌شود.»

در مورد جنبه‌های ایجابی سرمایه، مارکس گزاره مشهور «نقش تمدن‌ساز بزرگ آن» را مطرح ساخت. او نوشت:

«فقط سرمایه است که جامعه بورژوازی و تملک جهانی طبیعت و روابط اجتماعی توسط اعضای آن را خلق کرده است. از این روست که نقش تمدن‌ساز بزرگ آن پدید می‌آید؛ [سرمایه] مرحله‌ای اجتماعی را ایجاد کرده است که در مقایسه با آن، تمام مراحل اجتماعی پیشین تنها به‌عنوان توسعه‌های محلی بشریت و ستایش طبیعت جلوه‌گر می‌شوند. تنها تحت نظام سرمایه‌داری است که طبیعت واقعاً ابژه انسان، یک شیء واقعاً مفید است؛ دیگر به‌عنوان یک نیروی مستقل در نظر گرفته نمی‌شود؛ و درک نظری

قوانین مستقل طبیعت صرفاً یک حيله است که هدف آن مُطیع ساختن طبیعت (چه به‌عنوان محصول مصرفی و چه به‌عنوان ابزار تولید) در برابر نیازهای انسانی است.»

او همچنین «سه مزیت» نقش سرمایه را مطرح ساخت: یکی از جنبه‌های متمدن سرمایه، شکل و شرایطی است که تحت آن این مازاد کار را استثمار می‌کند. در مقایسه با اشکال پیشین برده‌داری و سرفداری (Servitude)، هر دو [یعنی شکل و شرایط استثمار تحت سرمایه‌داری] برای توسعه نیروهای مولده، توسعه روابط اجتماعی و خلق عناصر گوناگون یک سطح بالاتر از اشکال جدید مطلوب‌تر هستند. «سرمایه، به‌عنوان یک تعقیب‌کننده متعصب چند برابر کردن ارزش، بی‌رحمانه انسان‌ها را وادار به تولید به‌خاطر تولید می‌کند، در نتیجه نیروهای مولده اجتماعی را توسعه می‌دهد و شرایط مادی برای تولید را فراهم می‌آورد؛ و تنها چنین شرایطی می‌تواند پایه‌های واقع‌گرایانه را برای یک شکل اجتماعی برتر، مبتنی بر توسعه جامع و آزاد هر فرد، بنا نهد.»

به‌طور خلاصه، آنچه «نقش تمدن‌ساز بزرگ سرمایه» نامیده می‌شود، اولاً تأکید می‌کند که سرمایه تمدن مدرن سرمایه‌داری را خلق کرده و گذار تاریخی از جامعه سنتی به مدرن را ترویج داده است؛ ثانیاً، سرمایه توسعه عظیم نیروهای مولده اجتماعی را به‌پیش رانده و شرایط مادی مساعد را برای یک جامعه کمونیستی آتی فراهم کرده است. نقش تمدن‌ساز سرمایه همان

نقش تاریخی بورژوازی است، و عبارت «بورژوازی در طول تاریخ، نقشی به شدت انقلابی ایفا کرده است» دقیقاً همین معنا را بیان می‌کند.

در مورد نفی سرمایه، مارکس از طریق تحلیل علمی خود از پویایی متناقض شیوه تولید سرمایه‌داری، تناقضات ذاتی و محدودیت‌های تاریخی آن را به طور عمیق افشا و اثبات کرد. اولاً، شیوه تولید سرمایه‌داری ستیزه‌جویانه است. تحت این شیوه تولید، هرگونه پیشرفت در تمدن و هرگونه رشد در بهره‌وری اجتماعی، کارگران را غنی نمی‌کند، بلکه تنها سرمایه را؛ قدرت کارگران را افزایش نمی‌دهد، بلکه تنها قدرت سرمایه‌داران را. ثانیاً، با ادامه انباشت سرمایه، ستیزه‌جویی سرمایه افزایش می‌یابد و تناقضات ذاتی شیوه تولید سرمایه‌داری به طور فزاینده‌ای تشدید می‌شوند که در تقابل طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی، ازدیاد نسبی جمعیت، قطبش میان ثروتمندان و فقرا، بحران‌های اقتصادی ناشی از تولید بیش از حد، توسعه اقتصادی کورکورانه، تمرکز و انحصار تولید، و روابط نابرابر بین‌المللی متجلی می‌شود. ثالثاً، تناقضات ذاتی سرمایه نمی‌توانند به طور بنیادین در درون شیوه تولید سرمایه‌داری حل شوند. محدودیت واقعی تولید سرمایه‌داری، خود سرمایه است. تولید سرمایه‌داری همواره در تلاش است تا بر این محدودیت‌های ذاتی غلبه کند، اما وسایلی که برای غلبه بر آن‌ها استفاده می‌کند، تنها باعث بازگشت آن‌ها در مقیاسی بزرگ‌تر می‌شوند. رابعاً، نتیجه نهایی توسعه سرمایه‌داری به‌ناگزیر این است که «انحصار سرمایه به مانعی در برابر شیوه تولیدی تبدیل می‌شود که در کنار آن و تحت آن رونق می‌یابد.» توسعه

اجتماعی شدن تولید به نقطه‌ای می‌رسد که با پوسته سرمایه‌داری خود ناسازگار می‌شود. اما به محض اینکه جامعه ابزار تولید را در اختیار بگیرد، آن‌ها را از ماهیت سرمایه‌دارانه که تا آن زمان داشته‌اند رها خواهد کرد و به ماهیت اجتماعی آن‌ها اجازه تحقق کامل خواهد داد.

۲. نقش سرمایه در جامعه سوسیالیستی

«نقش تمدن‌ساز بزرگ سرمایه» خلاصه‌ای تحلیلی از نقش تاریخی شیوه تولید سرمایه‌داری است و نمی‌تواند به سادگی برای توضیح نقش سرمایه در جامعه سوسیالیستی به کار رود. در نظریه مارکسیستی سرمایه، این نهاد در جامعه سوسیالیستی وجود ندارد و بنابراین، چنین «نقش تمدن‌ساز بزرگ سرمایه» ای نیز در آن مطرح نیست.

با این حال، در واقعیت، کشور من (چین) بر اساس سرمایه‌داری توسعه یافته وارد سوسیالیسم نشد، آن‌گونه که مارکس و انگلس تصور می‌کردند و «نقش تمدن‌ساز بزرگ سرمایه» به طور کامل توسعه یافته باشد. در عوض، بر اساس یک جامعه عقب‌مانده نیمه‌استعماری و نیمه‌فئودالی وارد سوسیالیسم شد، پیش از آنکه «نقش تمدن‌ساز بزرگ سرمایه» هنوز به طور کامل توسعه یافته باشد. کشور من برای مدتی طولانی در مرحله اولیه سوسیالیسم قرار دارد و با وظایف تحول تاریخی صنعتی‌سازی، مدرن‌سازی، تجاری‌سازی و گشایش

روبه‌رو است. برای دستیابی به این تحول تاریخی، لازم است که اقتصاد بازار با قوت توسعه یابد و از نقش تمامی انواع سرمایه به بهترین نحو استفاده شود.

از یک منظر تاریخی گسترده، دیدگاه مارکس در مورد «نقش تمدن‌ساز بزرگ سرمایه»، به‌ویژه نقش آن در ترویج گذار از اقتصاد طبیعی به اقتصاد بازار و از جامعه سنتی به مدرن، و نقش آن در پیشبرد توسعه عظیم نیروهای مولده، ارزش معاصر بزرگی را حفظ می‌کند. همان‌طور که مارکس گفت، تنها تحت این شکل از سرمایه است که «می‌توان یک نظام جهانی از دگرگونی‌های مادی اجتماعی، روابط یکپارچه، نیازهای چندوجهی و توانایی‌های جامع را شکل داد.» البته، به‌دلیل تفاوت‌های دوران و نظام‌ها، دلالت و معنای «نقش تمدن‌ساز بزرگ سرمایه» با آنچه مارکس در زمان خود مطرح کرد، تفاوت قابل توجهی دارد.

اگر شیوه تولید سرمایه‌داری یک شیوه تولید کهنه و ستیزه‌جویانه باشد، تحلیل آن بر جنبه‌های سلبی‌اش متمرکز است و گرایش اجتناب‌ناپذیر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و کمونیسم را آشکار می‌سازد و بدین ترتیب، نیروی قدرتمند اقتصاد سیاسی مارکسیستی را به‌عنوان «سلاح نقد» اثبات می‌کند.

بنابراین، شیوه تولید سوسیالیستی یک شیوه تولید جدید و خودمختار است و تحلیل آن بر جنبه‌های ایجابی‌اش متمرکز است و قوانین عینی‌ای را که

سرمایه به واسطه آنها توسعه نیروهای مولده را پیش می‌برد، بازتولید اجتماعی را ترویج می‌دهد و منابع را به‌طور مؤثر در اقتصاد بازار سوسیالیستی تخصیص می‌دهد، آشکار می‌سازد و بدین ترتیب، قدرت علمی اقتصاد سیاسی مارکسیستی را به‌عنوان «راهنمای ساخت‌وساز» به‌طور کامل اثبات می‌کند.

شی جین‌پینگ (Xi Jinping) تأکید کرد که سرمایه «ابزاری است برای بازار تا منابع را تخصیص دهد و وسیله و روشی برای توسعه اقتصادی است. کشورهای سوسیالیستی نیز می‌توانند از انواع گوناگون سرمایه برای ترویج توسعه اقتصادی و اجتماعی استفاده کنند.» او همچنین تأکید کرد که «ما باید بر تحریک نشاط تمامی انواع سرمایه، از جمله سرمایه غیرعمومی، تمرکز کنیم و از نقش مثبت آن در پیشبرد پیشرفت علمی و فناوری، شکوفایی اقتصاد بازار، بهبود زندگی مردم و مشارکت در رقابت بین‌المللی حداکثر استفاده را ببریم تا همواره مطیع و در خدمت منافع مردم و دولت باشد و به ساخت‌وساز همه‌جانبه یک کشور سوسیالیستی مدرن و تحقق نوزایی بزرگ ملت چین کمک کند.» بر اساس مباحث مربوطه در سرمایه، می‌توان یک تحلیل خاص از چهار جنبه زیر انجام داد:

۱. سرمایه پولی: سرمایه به‌عنوان سرمایه پولی (Monetary Capital) پدیدار شد، که «نیروی محرکه اصلی کل فرآیند» است و به‌عنوان موتور پیوسته فعالیت اقتصادی عمل می‌کند. توسعه بعدی سرمایه پولی منجر به پیدایش سرمایه مالی (Financial Capital) شد، مانند سرمایه وامی، سرمایه بانکی و

سرمایه سهامی. سرمایه مالی نقشی حیاتی در تسریع تمرکز تولید، روان سازی گردش کالاها، ترویج توسعه مولد و بهینه سازی تخصیص منابع ایفا می کند و به شریان حیاتی اقتصاد ملی و هسته اقتصاد مدرن تبدیل می شود. با این حال، هرچقدر هم که سرمایه پولی مهم باشد، نمی تواند به طور مستقل از سرمایه واقعی توسعه یابد. ارزش در فرآیند تولید خلق می شود و در فرآیند گردش تحقق می یابد. بدون حرکت سرمایه واقعی، سرمایه پولی به یک حساب مجازی تبدیل خواهد شد و گسترش آن موجب بحران های مالی می شود.

۲. سرمایه تولیدی: سرمایه پولی با خرید عوامل تولید، مانند ابزار تولید و کار، به سرمایه تولیدی (Production Capital) تبدیل می شود. این ادغام عوامل تولید، نیروهای مولده واقعی را شکل می دهد، نقش عوامل تولید مانند ابزار تولید و کار را به حداکثر می رساند و همچنین به عنوان یک حلقه مهم برای پیشبرد تجمیع و تخصیص عوامل تولید مختلف عمل می کند. دو نکته در اینجا حائز اهمیت است:

- اولاً، عوامل تولید مانند ابزار تولید و کار، خودشان سرمایه نیستند، بلکه عناصر مادی کلی فرآیند تولید هستند که ارزش مصرف خاص خود را برآورده می کنند. تنها زمانی که این عوامل تولید تابع سرمایه قرار گرفته و برای تولید ارزش اضافی استفاده شوند، کارکردهای آنها به عنوان کارکردهای سرمایه متجلی می شود.

- ثانیاً، در فرآیند تولید، سرمایه یک عامل تولید جداگانه در کنار ابزار تولید، کار، زمین و فناوری نیست، بلکه مجموع کل ارزش تمامی عوامل تولید است. همهٔ این عوامل تولید توسط سرمایه خریداری می‌شوند و به‌عنوان سرمایهٔ ثابت یا متغیر، یعنی همهٔ عناصر و اجزای سرمایه، متجلی می‌شوند.

۳. سرمایهٔ کالایی: کالاهای تولیدشده از طریق فرآیند تولید، که حاوی ارزش افزوده هستند، به‌عنوان سرمایهٔ کالایی (Commodity Capital) متجلی می‌شوند. کارکرد آن، تبدیل کالاها به پول از طریق فرآیند گردش، دستیابی به «جهش هیجان‌انگیز» از کالا به پول و در نهایت، تکمیل افزایش ارزش است. توسعهٔ بیشتر سرمایهٔ کالایی منجر به پیدایش سرمایهٔ تجاری (Commercial Capital) شد که نقشی مهم در تسریع گردش کالاها، گسترش بازار، تقویت تقسیم کار و بهبود کارایی تولید ایفا کرد.

۴. حرکت سرمایه: در نهایت، از یک منظر کلی، نقش سرمایه از طریق حرکت مداوم اشکال گوناگون سرمایه، وحدت تولید و گردش، و ترویج متقابل انگیزهٔ درونی و فشار بیرونی اعمال می‌شود. انگیزهٔ درونی سرمایه، جست‌وجوی بی‌پایان ارزش اضافی است، در حالی که فشار بیرونی تجلی خارجی این طبیعت یعنی رقابت است. برای دستیابی به رشد بیشتر ارزش در رقابت بازار، سرمایه در عملیات خرد اقتصادی، به‌طور مداوم فناوری را بهبود می‌بخشد، نوآوری را ترویج می‌دهد، گردش مالی را تسریع می‌کند و کارایی را ارتقا می‌بخشد و بدین ترتیب، توسعهٔ بهره‌وری را به‌پیش می‌راند. در عملیات کلان

اقتصادی، سرمایه بخش‌های مختلف برای موقعیت‌های سرمایه‌گذاری مساعدتر رقابت می‌کند تا سودهای بیشتری به دست آورد، که این امر جریان سرمایه میان بخش‌ها را هدایت کرده، توزیع منطقی کل کار اجتماعی میان بخش‌های مختلف تولید را تنظیم نموده و تخصیص کارآمد منابع در جامعه را ترویج می‌دهد.

سرمایه، به‌عنوان شکلی کارآمد برای اجرا و حامل ارزش نظام اقتصادی بنیادی سوسیالیستی، در چارچوب اقتصاد بازار سوسیالیستی، الزامات عینی این نظام را به‌صورت ارگانیک در پویایی خود درونی می‌سازد و برتری نظام سوسیالیستی را با نقاط قوت اقتصاد بازار ترکیب می‌کند. این امر مزایای جدیدی به آن می‌بخشد که از سرمایه‌داری متمایز است. به‌طور خاص، سرمایه عمومی بر امنیت استراتژیک، رهبری صنعتی، اقتصاد ملی، معیشت مردم و خدمات عمومی تمرکز دارد. این نوع سرمایه در حفاظت از منافع مشترک مردم و دستیابی به استراتژی‌های توسعه ملی نقش برجسته‌ای ایفا می‌کند و ماهیت برنامه‌ریزی‌شده، برابر و مشترک اقتصاد سوسیالیستی را تجسم می‌بخشد. سرمایه غیرعمومی بر حمایت از رشد، ترویج نوآوری، گسترش اشتغال و افزایش جمع‌آوری مالیات تمرکز دارد. این نوع سرمایه در ارتقاء نشاط بازار و ترویج نوآوری و خلاقیت نقش برجسته‌ای ایفا می‌کند و آزادی، رقابت‌پذیری و انعطاف‌پذیری اقتصاد بازار را تجسم می‌بخشد.

تحت رهبری کلی حزب و حاکمیت کلان اقتصادی دولت سوسیالیستی، و با هدایت اهداف توسعه مردم‌محور، سرمایه عمومی و سرمایه غیرعمومی با یکدیگر ترکیب می‌شوند و نقاط قوت هم را تکمیل می‌کنند، که این امر به‌طور مشترک به دستیابی به رفاه عمومی منجر می‌شود. این فرآیند تجسم‌بخش مفهوم جدید توسعه نوآوری، هماهنگی، محیط زیست، گشایش و اشتراک است، بازارهای مؤثر را با دولت‌های مؤثر ترکیب می‌کند، به وحدت کارایی و برابری دست می‌یابد، توسعه و امنیت را هماهنگ می‌سازد و در عین حال، مزایای نظام ملی جدید را به‌طور کامل به‌کار می‌گیرد و توسعه اقتصادی با کیفیت بالا را ترویج می‌دهد.

سرمایه دارای ماهیتی دوگانه است و در اقتصاد بازار سوسیالیستی نیز این قاعده مستثنا نیست. در این اقتصاد، سرمایه می‌تواند نقش مثبتی ایفا کند، که توسعه بهره‌وری و بهبود رفاه مردم را به‌پیش می‌راند؛ اما می‌تواند اثرات منفی نیز داشته باشد، که مانع توسعه بهره‌وری شده و منافع مردم را به خطر می‌اندازد. شی جین‌پینگ تأکید کرد: «ما باید این واقعیت را بپذیریم که سرمایه ذاتاً سودجو است. اگر تنظیم و محدود نشود، آسیبی بی‌اندازه به توسعه اقتصادی و اجتماعی وارد خواهد کرد.»

برتری نظام سوسیالیستی بر نظام سرمایه‌داری در توانایی آن نهفته است که تحت رهبری حزب و تنظیم دولت سوسیالیستی، توسعه سالم سرمایه را به‌طور آگاهانه تنظیم و هدایت کند، اثرات مثبت آن را به‌طور مؤثر رها سازد و

اثرات منفی آن را به طور مؤثر کنترل کند و بدین ترتیب، تضمین نماید که این نهاد همواره در خدمت منافع مردم و دولت باشد.

ششم: در چارچوب اقتصاد بازار سوسیالیستی، استانداردسازی و هدایت توسعه سالم سرمایه

تنظیم و هدایت توسعه سالم سرمایه، یک وظیفه راهبردی و محوری برای رشد اقتصادی در «عصر جدید» به شمار می‌رود. شی جین‌پینگ (Xi Jinping) خاطرنشان کرده است: «تنظیم و هدایت توسعه سالم سرمایه، یک جزء کلیدی از رهبری حزب در فعالیت‌های اقتصادی است.» در سال‌های اخیر، کشور ما تلاش‌های ضد انحصار خود را تقویت کرده، به طور مؤثر از وقوع ریسک‌ها جلوگیری نموده، رقابت منصفانه در بازار را حفظ کرده، بر پیشگیری و حل‌وفصل مخاطرات مالی تمرکز کرده، و بر روند فاصله گرفتن اقتصاد از بخش واقعی و گرایش به سمت بخش مجازی فائق آمده است؛ به‌ویژه، توجه اصلی بر حل‌وفصل مخاطرات مرتبط با دارایی‌های غیرمولد و حباب‌های اقتصادی متمرکز بوده است. به لطف تلاش‌های مشترک همه طرف‌ها، اکنون در کشور ما وضعیتی مطلوب در حال شکل‌گیری است که در آن، انواع سرمایه به‌شکلی سالم و با منافع متقابل توسعه می‌یابند.

(اول) ایجاد یک محیط نهادی مساعد برای توسعه سالم سرمایه

از یک سو، ما سازوکارهای نهادی لازم برای عملیات سرمایه را بهبود خواهیم بخشید، فضای بازاری برای توسعه انواع مختلف سرمایه را گسترش خواهیم داد و کارایی آن‌ها را افزایش خواهیم داد. این شامل بهبود نهادهای بنیادی بازار سرمایه کشورمان، تقویت سیستم‌های حمایت از حقوق مالکیت، و تسهیل سرمایه‌گذاری است. هم‌زمان، ما کارایی کلی حکمرانی بر سرمایه را ارتقا خواهیم داد، تنظیم و اجرای قوانین ضد انحصار و ضد رقابت ناعادلانه را تقویت خواهیم کرد، توان نظارتی بر سرمایه را افزایش و نظام نظارتی را نوین خواهیم ساخت، سیستم حقوقی برای توسعه سرمایه را بهبود خواهیم داد و هنجارهای نهادی حاکم بر رفتار آن را تکمیل خواهیم کرد.

از سوی دیگر، ما بنیان نهادی برای توسعه سرمایه را مستحکم‌تر خواهیم ساخت، به «دو اصل تزلزل‌ناپذیر» پایبند خواهیم بود و آن‌ها را به اجرا درخواهیم آورد و به‌شکلی مستحکم، سرمایه و شرکت‌های دولتی و همچنین سرمایه و اقتصاد خصوصی را تقویت، بهینه و گسترش خواهیم داد. اصلاحات در دارایی‌ها و شرکت‌های دولتی را تعمیق خواهیم بخشید، قدرت نوآوری و رقابت‌پذیری محوری آن‌ها را افزایش خواهیم داد و بهینه‌سازی توزیع و تعدیل ساختاری سرمایه دولتی را ترویج خواهیم کرد تا از منافع مشترک مردم بهتر محافظت شود و به راهبرد توسعه ملی به‌شکل کارآمدتری کمک کند. ما به سیاست‌ها و رهنمودهایی که برای ایجاد محیطی مساعد و فراهم‌آوری فرصت‌های بیشتر برای توسعه اقتصاد غیردولتی اختصاص یافته‌اند، پایبند خواهیم بود و آن‌ها را دنبال می‌کنیم، سیاست‌ها و تدابیر لازم

برای ارتقاء توسعه اقتصاد خصوصی را با جدیت اجرا خواهیم کرد، ساختارهای حکمرانی شرکتی را مطابق با الزامات نظام مدرن بنگاهی با ویژگی‌های چینی بهبود خواهیم داد، و توسعه سالم و باکیفیت اقتصاد خصوصی را پیش خواهیم برد.

(دوم) ترویج توسعه منظم سرمایه

تمایز میان توسعه منظم و توسعه بی‌نظم سرمایه در نکات زیر نهفته است: نخست، در این که آیا الزامات نظام اقتصادی سوسیالیستی را در خود جای می‌دهد یا خیر – که جهت‌گیری سیاسی توسعه سرمایه را تعیین می‌کند. دوم، در این که آیا منافع مردم را تأمین می‌کند یا خیر – که هدف بنیادی توسعه سرمایه را مشخص می‌سازد. سوم، در این که آیا با قوانین و مقررات مطابقت دارد یا خیر – که هنجارهای رفتاری توسعه سرمایه را معلوم می‌دارد. توسعه منظم به توسعه‌ای اشاره دارد که الزامات نظام اقتصادی سوسیالیستی را در بر گیرد، به نفع منافع مردم باشد و تحت نظارت قوانین و مقررات قرار داشته باشد؛ در مقابل، توسعه بی‌نظم به معنای عکس این موارد است.

در واقعیت توسعه کشور ما، سه موضوع زیر شایسته توجه ویژه هستند:

۱. انحصارگری پلتفرم‌ها: با ظهور اقتصاد دیجیتال، پلتفرم‌های اینترنتی نقشی روزافزون در زندگی اجتماعی و اقتصادی ایفا می‌کنند. در این فرآیند، برخی از

سرمایه‌های پلتفرمی، با استفاده از مزیت‌های گسترده خود در حوزه اطلاعات، فناوری، مقیاس و شبکه‌ها، به جایگاهی سلطه‌گر در بخش‌های بازار مربوطه خود دست یافته‌اند. این پلتفرم‌ها می‌توانند با اعمال روش‌های انحصارگرانه مانند انحصار داده‌ها، دستکاری قیمت‌ها و توافقات انحصاری، به حقوق و منافع قانونی تولیدکنندگان، مصرف‌کنندگان و کارگران آسیب برسانند و بدین ترتیب، رقابت عادلانه در نظم بازار را بر هم زنند.

۲. بی‌نظمی مالی: این پدیده به شکل جمع‌آوری غیرقانونی سرمایه، اهرم‌گذاری (Leverage) نامشروع، آربیتراژ غیرقانونی، شیوع بانکداری سایه (Shadow Banking) و سوءاستفاده از اطلاعات محرمانه (Insider Trading) تبلور می‌یابد. هسته این مشکلات در خودتورمزایی سرمایه مالی نهفته است که از اقتصاد واقعی فاصله گرفته و با فعالیت‌های نامشروع، از آن برای کسب سود بهره‌کشی می‌کند. بخش مالی هسته اقتصاد مدرن است که با نقدشوندگی بالا، ماهیت مجازی و سوداگرانه‌اش مشخص می‌شود. بدون نظارت مؤثر و هدایت مناسب، این بخش از مسیر توسعه مردم‌محور و هدف‌بنیادی خود یعنی خدمت‌رسانی به اقتصاد واقعی منحرف خواهد شد.

۳. درهم‌تنیدگی قدرت و سرمایه: سرمایه برای به حداکثر رساندن ارزش، نه تنها به شکلی بی‌ملاحظه در حوزه اقتصادی گسترش می‌یابد، بلکه به عرصه سیاسی نیز نفوذ می‌کند و منجر به فساد در معاملات قدرت و پول می‌شود.

۳. تضمین جهت‌گیری سوسیالیستی توسعه سرمایه

تضمین جهت‌گیری صحیح توسعه سرمایه، به معنای اطمینان از جهت‌گیری سوسیالیستی آن است. برای درک بهتر این موضوع، مرور تحلیل مارکس (Marx) در مورد گرایش اجتناب‌ناپذیر سرمایه به گسترش و تقویت سلطه آن تحت نظام سرمایه‌داری، مفید است.

مارکس اشاره کرده است:

الف) «گرایش گریزناپذیر سرمایه این است که همه‌جا شیوه‌های تولید را تحت انقیاد خود درآورد، آن‌ها را به سلطه خود وادارد...»

ب) «در خصوص بازارهای خارجی، سرمایه به‌زور، از طریق رقابت بین‌المللی، شیوه‌های تولید خود را گسترش می‌دهد.» «تمایل به ایجاد یک بازار جهانی، مستقیماً در مفهوم خود سرمایه نهفته است.»

لنین (Lenin) نیز در ادامه، طرح کرد که رقابت آزاد با انحصار جایگزین شده و سرمایه مالی به موقعیت سلطه‌گر دست یافته است. وی اظهار داشت: «سرمایه مالی به‌ویژه سیال و انعطاف‌پذیر است و به‌شکلی به‌خصوص، در سطوح ملی و بین‌المللی بافته شده است. فاقد شخصیتی مستقل بوده و از تولید مستقیم جداست. تمرکز آن به‌ویژه آسان است و پیش از این نیز به‌شدت متمرکز شده است. از این رو، سرنوشت کل جهان صرفاً در دستان چند صد میلیاردی و میلیون‌ها قرار دارد.»

در جهان امروز، سرمایه مالی و سرمایه دیجیتال در یکدیگر نفوذ کرده و به‌شکلی تنگاتنگ یکپارچه شده‌اند که تکامل تمرکز و انحصار سرمایه را به سطحی بالاتر سوق می‌دهد، موقعیت سلطه‌گرانه آن را بیش از پیش تقویت

می‌کند، تضاد میان کار و سرمایه و قطبی شدن میان غنی و فقیر را تشدید می‌نماید و سرمایه‌داری را انحصاری‌تر، انگلی‌تر و غارتگرانه‌تر می‌سازد. در نتیجه، تضادها و کاستی‌های سرمایه‌داری به‌طور مداوم در حال تشدید است. ابتکار چشمگیر چین در توسعه اقتصاد بازار سوسیالیستی راه را برای جلوگیری مؤثر از مضرات اقتصاد بازار سرمایه‌داری و ارتقای رشد مداوم آن هموار کرده است. همچنین، این تجربه با حقایق قاطعانه اثبات نموده که سرمایه یک عنصر اساسی در اقتصاد بازار است و می‌تواند هم در نظام سرمایه‌داری و هم در نظام سوسیالیستی مورد استفاده قرار گیرد. کلید این مسئله، در ماهیت روابط تولید، در این که چه کسی آن را کنترل می‌کند و به چه منافعی خدمت می‌کند، نهفته است.

برای تنظیم و هدایت توسعه سالم سرمایه در اقتصاد بازار سوسیالیستی، ما باید سیستم سوسیالیستی با ویژگی‌های چینی را به‌طور مستمر بهبود بخشیده و توسعه دهیم، رهبری کلی حزب بر فعالیت‌های اقتصادی را حفظ کنیم، به فلسفه توسعه مردم‌محور پایبند باشیم، فلسفه نوین توسعه را پاس بداریم، توسعه با کیفیت بالا را ترویج کنیم و رابطه میان یک بازار مؤثر و یک دولت کارآمد را هماهنگ سازیم. این اقدامات به یکپارچگی بهتر نظام سوسیالیستی پایه با اقتصاد بازار کمک می‌کند، از مزایای هر دو بهره می‌گیرد، نیروهای مولد را به‌طور پیوسته رها ساخته و توسعه می‌دهد، توسعه همه‌جانبه مردم و شکوفایی مشترک برای همگان را ترویج می‌نماید و این امکان را فراهم می‌سازد که «نقش متمدنانه بزرگ سرمایه» تحت اقتصاد بازار سوسیالیستی، به‌شکلی قدرتمندتر و مفیدتر برای مردم شکوفا شود.

پیشگفتار

این بخش، که توسط «خوان لوپز» (Juan López) از گروه تخصصی چین در مرکز مطالعات چین، آرژانتین (CEFMA) تنظیم شده، در واقع موخره‌ای است بر سلسله مطالب پیشین که برگرفته از کار پروفیسور «ژانگ یو» (Zhang Yu) با عنوان «بازنگری نظریه سرمایه در بستر اقتصاد بازار سوسیالیستی چین» است.

پیوست

۱۹۹۲: تعیین هدف اصلاحات برای استقرار نظام اقتصاد بازار در چین
اقتصاد بازار سوسیالیستی (Socialist Market Economy) پدیده‌ای خلق‌الساعه نبوده، بلکه دارای یک سیر تحول تاریخی است. این نظام در طول زمان، تعریف‌های خود از ساختار و مؤلفه‌های به‌کارگرفته‌شده را تکمیل کرده و این روند تکمیلی را از طریق عمل و پژوهش ادامه خواهد داد.
در اوایل سال ۱۹۹۲، «دنگ شیائوپینگ» (Deng Xiaoping) طی سخنرانی خود در جریان «تور جنوب» (Gira del Sur)، صراحتاً اعلام کرد: «اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده، معادل سوسیالیسم نیست؛ سرمایه‌داری نیز برنامه‌ریزی دارد؛ اقتصاد بازار، معادل سرمایه‌داری نیست؛ سوسیالیسم نیز بازار دارد». این اظهارنظر، موانع ایدئولوژیکی‌ای را که اقتصادهای برنامه‌ریزی‌شده و بازار را

نهادهای اجتماعی بنیادین و متعارض می‌دانستند، به‌طور ریشه‌ای برطرف ساخت.

در نهم ژوئن ۱۹۹۲، «جیانگ زمین» (Jiang Zemin)، جلسه‌ای آموزشی را برای کادرهای استانی و وزارتی در مدرسه مرکزی حزب کمونیست چین (PCCh) رهبری کرد و در آنجا دیدگاه‌های خود را درباره نسبت میان برنامه‌ریزی و بازار تشریح نمود. او تأکید کرد: «اقتصاد کالایی کاملاً توسعه‌یافته، به‌ناچار از سازوکار بازار کامل و توسعه‌یافته جدایی‌ناپذیر است. هر اس از اینکه نقش‌آفرینی بیشتر بازار منجر به مسیر سرمایه‌داری شود، بی‌اساس و نادرست است».

در اکتبر ۱۹۹۲، در چهاردهمین کنگره ملی مورد انتظار حزب کمونیست چین، «جیانگ زمین» به‌صراحت اعلام کرد که هدف اصلاحات اقتصادی چین، استقرار یک اقتصاد بازار سوسیالیستی است. وی تصریح نمود: «توسعه عمل و تعمیق درک، از ما می‌طلبد تا آشکارا بیان کنیم که هدف اصلاحات اقتصادی چین، تأسیس یک نظام اقتصادی بازار سوسیالیستی است تا بدین‌ترتیب، نیروهای مولد بیش‌ازپیش رها شده و توسعه یابند». این امر، شتاب اصلاحات و گشایش در چین را دوچندان کرد.

در نوامبر ۱۹۹۳، سومین جلسه عمومی چهاردهمین کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، «تصمیم در مورد مسائل گوناگون مرتبط با استقرار یک نظام اقتصادی بازار سوسیالیستی» (Decisión sobre Diversos Asuntos Relativos al Establecimiento de un Sistema Económico de Mercado Socialista) را بررسی و تصویب کرد. این تصمیم، اهداف و

اصول اصلاح نظام اقتصادی پیشنهادی در کنگره چهاردهم را به طور ملموس بیان کرد، وظایف و الزامات بنیادین برای استقرار یک نظام اقتصادی بازار سوسیالیستی را تبیین نمود و طرح کلی و چارچوب بنیادین آن را ترسیم کرد. این تصمیم، به برنامه عملی برای پیشبرد اصلاحات نظام اقتصادی در دهه ۱۹۹۰ تبدیل شد. تبیین هدف اصلاحات، یعنی استقرار نظام اقتصاد بازار سوسیالیستی، یک مشکل کلیدی در اصلاحات و توسعه چین را حل کرد و نشان‌دهنده توسعه‌ای خلاقانه در نظریه اقتصادی مارکسیستی بود. اقتصاد بازار سوسیالیستی، دیدگاه ساده‌انگارانه دوگانه‌گرایی متقابلاً انحصارگر را که اغلب از طریق آن به سوسیالیسم در چین نگریسته و داوری می‌شود، به چالش می‌کشد.

رویکرد مارکسیسم چینی

دانشمندان چینی، با پیروی از تحلیل مارکس، این درک را پذیرفته‌اند که «اقتصادهای بازار در طول تاریخ بشر وجود داشته‌اند و یکی از آفرینش‌های مهم جوامع بشری محسوب می‌شوند» و به این نتیجه‌ای رسیده‌اند که پیش‌فرض‌های مارکسیسم غربی را کنار می‌زند: «اگر بازارها، پیش از شیوه تولید سرمایه‌داری وجود داشته‌اند، چرا شیوه تولید سوسیالیستی نتواند از بازارها استفاده کند، همان‌طور که چین انجام می‌دهد؟» همان‌طور که «رولند بوئر» (Roland Boer) – استاد فلسفه مارکسیستی در دانشگاه صنعتی دالیان (Univ. Tecnológica de Dalian) – اذعان می‌دارد:

«اقتصادهای بازار ممکن است مشابه به نظر برسند، اما این همانا آرایش متقابل اجزا و نیز هدف (یا کارکرد کلی) اقتصاد بازار موردنظر است که تفاوت‌های اساسی میان آن‌ها را مشخص می‌سازد».

شواهد این امر آن است که، برخلاف غرب، بازار بورس چین «فشارسنج» (barometer) اقتصاد این کشور نیست. بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۲۰۱۹، تولید ناخالص داخلی (GDP) چین ۳۷۳۸.۶۸ درصد افزایش یافت، درحالی‌که شاخص بورس شانگهای تنها ۱۳۵.۷۲ درصد رشد کرد. در نظام سرمایه‌داری، بازار سهام همچون یک «سیفون» عمل می‌کند که کارکرد آن، استخراج ارزش از اقتصاد واقعی و هدایت آن به سمت بالا از طریق بدهی، بهره مرکب و تورم دارایی است که همواره از تولید واقعی پیشی می‌گیرد. بازار سهام چین راکد مانده است، زیرا حزب کمونیست چین این منطق را مسدود می‌کند. امور مالی تحت کنترل دولت بوده و سفته‌بازی مهار شده است؛ بنابراین، سرمایه مجبور است در خدمت توسعه باشد، نه اینکه صرفاً متورم گردد.

مارکسیسم چینی توانسته است بازارها را از سرمایه‌داری

«جدا» (desvincular) ساخته و از آن‌ها به‌عنوان یک روش (方法, fāngfǎ) و یک ابزار (手段, shǒu duān) برای خدمت به اهداف سوسیالیسم (服务, fúwù) استفاده کند؛ به این معنا که بتواند نیروهای تولید را رها سازد و توسعه جمعی را تضمین نماید. اگر چهار دهه گذشته – که در آن جمهوری خلق چین سطح زندگی جمعیت خود را به شدت بالا برده و ۸۰۰ میلیون نفر را

از فقر نجات داده است - چیزی به ما آموخته باشد، آن این است که استفادهٔ چین از بازارها به عنوان ابزاری در جهت سوسیالیسم، کارآمد است.

خطاب به پیروان فتنشِ خلوص

و در پایان این بخش‌ها، باید به شکاکان یادآور شد که دیالکتیک، امری خارجی به موضوع خود نیست. صرفاً سخن گفتن از «بازارها» یا «بحران جهانی»، بیان کلیات انتزاعی است، مگر آنکه آن‌ها را با «مُعینات جزئی» که سازندهٔ آن‌هاست، «پیوشانیم». چه چیزی بهتر از نکاتی که لنین در تبعید ۱۹۱۴ خود، در «رهنمودش دربارهٔ علم منطق هگل» («Consejo sobre la ciencia de la lógica de Hegel») مطرح می‌کند، که در آن، دوز منطق هگل و درکی به موقع از روش دیالکتیکی را تجویز می‌کند. درواقع، لنین فصل اول کتاب سرمایه، دربارهٔ کالا را با لحظهٔ «هستی» (Ser) در منطق هگل، یکی می‌داند. آن مارکسیسم غربی، که همچون پیروان پرشور «پارمنیدس الثایی» (Parménides de Elea)، مُعینات «آنچه هست» و آن «حقیقی» را تنها، خالص و تغییرناپذیر می‌داند، با فقدان کامل از دیالکتیک، در نحوهٔ مواجهه با موضوع اقتصاد بازار و چین، رویکردی منفی دارد. این جریان، در دوگانگی قدیمی «لودویگ فون میزس» (Ludwig von Mises) از مکتب اقتصادی وین (Escuela de Economía de Viena) که می‌گفت: «گزینهٔ جایگزین، همچنان سوسیالیسم یا اقتصاد بازار است» لنگر انداخته است. این یک

تقلیل‌گرایی است که سرمایه‌داری را مترادف انحصاری «بازارها» و سوسیالیسم را مترادف انحصاری «برنامه‌ریزی» محدود می‌کند.

یک قرن بعد، مارکسیسم غربی همچنان در وسوسه «کائوتسکی» (Kautsky) گرفتار می‌آید که دیالکتیک را به فرگشت‌گرایی داروینیسی تقلیل دهد؛ فرگشت‌گرایی که در آن، مراحل مختلف تاریخ بشر (برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری، سوسیالیسم) در نظمی کاملاً تعیین‌شده توسط «قوانین تاریخ»، متوالی یکدیگر می‌آیند.

این رویکرد، به سادگی، یک قانون دیالکتیک و در نتیجه، قانون حرکت و درهم‌تنیدگی همه چیزها را نادیده می‌گیرد. این قانون «نفی نفی» (negación de la negación) نام دارد (یا «فراروی»/Aufhebung در آلمانی)، و فرایندهایی را توصیف می‌کند که در آن‌ها، امر کهنه هم‌زمان لغو و حفظ می‌شود و در عین حال، به سطحی نو ارتقاء می‌یابد.

منبع: تارنمای کمون اسپانیا